

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان مقاله:

چرا جامعه مدنی ترکان خراسان از مقوله حق خواهی و
پیشرفت باز ماندن؟

نویسنده:

محمد برزگر دِوین

«دمیر گوجو»

Demir Gücü

تابستان سال ۱۳۹۹

Instagram:turke_devin

Telegram:turkedevin



چکیده:

پس از گذشت ۹۵ سال تأثیرگذاری شدید عملیات ذوب فرهنگی (آسیمیلیسیون) در بین ملت بزرگ تورک خراسان و سکوت سهمگین و جهل تقویت شده در این سرزمین پهناور و حاصلخیز، حالا با نگاهی تخصصی و بیان واقعیت ها در مورد بازماندن ملت تورک خراسان از حق خواهی و عقب گرد فاجعه بار آن ها از جبهه هویت طلبی و همین طور در تمام زمینه ها از جمله دست نیافتن به پیشرفت در زندگی یا به زبان ساده تر نچشیدن طعم خوش یک زندگی ساده که حاصل آن امروزه نهادینه شدن پذیرش ذلت و خاری و تبدیل آن به جزئی از ارکان اصلی زندگی که همان سبک زندگی اشتباه می باشد روشنگری ای صورت گرفته است تا ذهن را برای پیدایش حقیقت به چالش بکشد، در این مقاله کوشیده شده است برای آگاه سازی ملت تورک با بکار گیری اصل مطلب به همراه تجزیه و تحلیل هایی در کنار بیان مدارک موثق عاملی باشد تا خواننده را به سطح بالایی از آگاهی در رابطه با وجود خویش و سبک صحیح زندگی هدایت کند.

مقدمه:

در سر آغاز مقدمه برای روشن شدن بخشی از هدف این مقاله باید خواننده این مسئله رو در نظر داشته باشد موضوعات مطرح شده در داخل این بحث مربوط به تمام ملت تورک در ایران هم می باشد چرا که از دوره باستان تا دوره قاجار بین آنان تاریخ و فرهنگ مشترکی وجود داشته، پس آگاه باشید که باید گسترده تر تفکر کرد و پیوسته ذهن مان را باید به چالش بکشیم. ما همیشه حافظ صلح و برابری بوده ایم و هستیم و خواهیم بود، ولی هیچ گاه از حق خود نمی گذریم و در کنار این به حقوق دیگران احترام گذاشته و میگذاریم. پیشرفت و گذشتن از این وضعیت در ایران متصل به حفظ هویت و شناخت حقوق خود و انرژی خاص است.

همیشه در طی یک قرن تهاجم فرهنگی و بی عدالتی فقط یک جواب از طرف ملت شنیده شد و آن هم سکوت بوده است، با توجه به استارت خوردن عملیات ویرانگر ذوب فرهنگی (آسیمیلیسیون)

در خراسان باعث شد که امروزه نسل جدید تورک خراسان علاوه بر آگاه نشدن از تاریخ و آثار باستانی خود حالا زبان مادری خود را به فراموشی بسپارند و در یک دوره از زندگی، هویت ثانی رو برای خود انتخاب کنند و با آن هویت جعلی و پرفراز و نشیب بزرگ شوند، کوچک شمردن و فراموشی زبان مادری تنها یکی از اثرات حل شدن انسان در هویت ثانی است که در بعضی موارد باعث ایجاد شکاف‌های وسیع بین هم نوعان خود است مانند جدایی ترکان خراسان از تورکمن ها تا به دلیل پررنگ کردن تفاوت مذهبی در کنار این که هر دو مشترکات بسیار زیادی با یکدیگر دارند و جزو یک خانواده هستند، یا جدایی ترکان خراسان از آذربایجان به دلیل تفرقه افکنی از لحاظ نوع زبان که امروزه در بین ترکان خراسان باب شده است که این جمله رو تکرار می کنند: [زبان آذربایجانی‌ها کاملاً با زبان ما فرق می کند، آن‌ها تورک‌های اصل هستند!!!] این اشخاص کسانی اند که هویت ثانی رو پذیرفته‌اند و پیوسته حتی توان مکالمه ساده را به زبان مادری خود ندارند و آن را فراموش کرده‌اند و یا به دلیل تأثیر عمل آسیمیلیسیون (ذوب فرهنگی) در زبان مادری خود بیشتر از اصطلاحات بیگانه فارسی استفاده می کنند در حالی که از قدیم‌الایام معادل اصطلاحات اصیل تورکی در زبان مادری وجود داشته و دارد. این نوع کارها همان عملیاتی است که مسیر رسیدن استعمارگران به هدف خود را هموارتر می کند تا آنان در این مسیر با پیاده کردن افکار زالو صفتانه خود همراه با کمک جیره خوارهای ساکن در کشور مورد نظر، از آگاهی ملت سوءاستفاده نموده، که محصول آن پروراندن پیچک‌هایی بنام پانفارسسیم است و با شاخ بال دادن آن‌ها و رساندشان به قدرت (حکومت‌داری) افکار پان ایرانیستی را در خارج از مرزهای ایران رواج دهند و رعیت‌های بیشتری برای خود دست‌وپا می کنند.

معنی کلمه پان فارس چیست؟ اول بیا بیاید واژه‌ی (پان) را بفهمیم: یک واژه و اصطلاح یونانی است به معنای کل، همه و... اندیشه‌های سیاسی گوناگونی در سده‌های اخیر به‌طور عمده بر پایه‌ی اشتراک زبانی شکل گرفته‌اند که هر یک از این اندیشه‌های سیاسی دارای تاریخ و پیشینه‌ی تشکیلات حزبی و سیاسی مکتوب و ثبت‌شده منابع معتبر هستند. در اصل یک نوع شوونیستی و نژادپرستی و ایدئولوژی است. این حرکت اساساً نژاد مجهول آریایی را برترین نژاد در ایران نه بلکه در جهان میدانند.

این جریان دقیقاً از اواخر دوره ی قاجار جرقه‌های اولیه اش خورد و پس از به روی کار آمدن حکومت تاریک پهلوی اول ظهور کرد، کسروی یکی از تاریخ نویسان پهلوی بود که بدستور اربابش چیزی

مینوشت که سرورش خوشش بیاید و کلمه پان فارس از نظر او آن طور که در نوشته هایش آمده؛ پان فارس یک پرچم، یک دین، یک زبان، یک دولت است. (۱)(۲)(۳)

این گونه است که هیچگاه در طول یک قرن وحدت ملی در ایران وجود نداشته است.

تعریف پان فارس به زبان ساده به این شکل است که به‌غیر از زبان فرهنگ و تاریخ خود، زبان فرهنگ و تاریخ دیگری را قبول ندارد و وجود هر ملیت یا قومیت دیگر در کنار خود را کتمان می‌کنند و تنها ادعایی را که در این رابطه در پیش می‌گیرند این است که ((آن‌ها قبلاً فارس بودن!!!!))

پانفارس می‌خواهد ملت‌های دیگر را به‌زور یا با صرف هزینه‌های هنگفت، به شکل ملت خود درآورند و در نتیجه آن ملت‌ها زبان فرهنگ و تاریخ خود را فراموش کرده و در ملت حاکم حل و ذوب بشوند.

تحمل دیدن زبانی دیگر در کنار خود را ندارد. موفقیت پیروزی و خوشبختی را فقط در زبان خود می‌بیند در حالی که زبانی دیگر (چه برتر چه سطح پایین‌تر) را قبول ندارد. این جریان در عصر معاصر مسبب حادثه‌های مختلف و از بین رفتن حقوق انسانی و اقتصادی خلق‌های این سرزمین بوده است.

پان ایرانیسم: اندیشه است که خواهان ایجاد وحدت فرهنگی_سیاسی همه‌ی ایرانیان است. این واژه در سال ۱۳۰۶ توسط محمود افشاری یزدی وارد فرهنگ واژگان سیاسی ایران شد. روز پانزدهم شهریور ۱۳۲۶ خورشیدی مکتب پان ایرانیسم در شهر تهران بنیان‌گذاری شد. اساس این اندیشه با برتر دانستن نژاد مجهول آریایی و رواج زبان فارسی و نابودی زبان‌های تورکی و بلوچی و عربی و جعل تاریخ برای قومیت فارس در زیر چتر این شاعر سمبولیک ایران واحد شکل گرفت. درباره‌ی این مورد در قسمت‌های بعد به‌طور تخصصی توضیح خواهیم داد.

پس حضور استعمارگران در کشور و پیاده‌سازی افکار خود، ملت با نوع اندیشه آن‌ها خو گرفته چراکه در قبال جهل مطلق در بین جامعه آن زمان مجبور به پذیرفتن سخنان پیچیده در آن موقع شدند تا در واقع در کنار فعالیت‌های پان ایرانیستی مردم از جمله ملیت تورک که جمعیت بالایی را در ایران تشکیل می‌دهد این‌گونه توجیه شدند که این (ایسم) وارداتی می‌خواهد ممالک محروسه موسوم به ایران را از شر (اجانب) در امان نگه دارد. اما ملت هیچ‌وقت به دنبال اصل حقیقت حتی پس

از آگاهی نرفتن تا بفهمند که این (ایسم) بر اساس طرح (اجانب) در صدد تبدیل ایران به یک کشور (یکدست) و نابودی فرهنگ شما ترکان و دیگر ملل غیر فارس بوده و می‌خواهند با حفظ موجودیت فیزیکی‌تان، یک هویت معنوی جدید که موافق منویات سیاسی صاحبان این طرح است به شما تحمیل کند.

حال این استعمارگران هستند که با اجرایی کردن عملیات آسیمیلیاسیون در جامعه‌ی تحت سلطه‌ی خود باعث به وجود آمدن جامعه‌ای ضعیف و سرخورده می‌شوند. باید فهمید در این نوع جامعه است که ذهن‌های زنجیرشده تشکیل می‌شوند و تمام نگاه جامعه بر اساس نوع نظر اربابان زمان وقت صورت می‌گیرد و هر صدا و نظری مخالف آن که در صدد حق‌خواهی باشد را محکوم به خیانت و دشمنی علیه وحدت ملی (پوچ) می‌کنند.

برای پیشرفت یک ملت مطالعه کردن و حفظ هویت اصلی؛ خود جز کارهای بسیار مهم است چراکه به دنبال آن خودباوری‌ای نصیب انسان می‌شود. در جامعه‌ای که تحت تأثیر عملیات ذوب فرهنگی (آسیمیلیاسیون) قرار گرفته است مردم بازبچه قرار می‌گیرند و نتیجه هدف‌هایی را که رژیم‌های استعمارگر و دیکتاتور وقت از قبل برای بقای خود ساخته‌است را به مرور زمان می‌پذیرند و آن رژیم استعمارگر با رژیم‌های دست‌نشانده‌ی خود یک بازی را آغاز می‌کند تا همیشه استعمارگری خود را ادامه دهد و از طرفی منافع استعماری خود را حفظ کند. این جزو اصلی اهداف آنها است که سطح مطالعه‌ی آزاد را در بین جامعه تحت استعمار خود رو کاهش می‌دهند حال چه از طریق مشغله‌های شغلی که مرتبط به اقتصاد می‌شود و چه از طریق تغییرات اساسی در ایجاد نوع دیدگاه ناقص که تأثیر مستقیمی بر زندگی روزمره‌ی جامعه دارد. در اصل اگر بخواهیم اصل مطلب رو از نوع بکارگیری سیاست‌های رژیم‌های استعمارگر وقت بدانیم آنها در پی به وجود آوردن یک ذهن تنبل در بین آن مردم جامعه‌ای اند که تحت استعمارشان هستند، و چه سود فراوانی برایشان دارد که این ذهن تنبل رو در بین کودکان و نوجوانان نهادینه نمایند تا آینده‌ی بقای حکومت خود را تضمین کنند.

امروزه جامعه‌ی ایران دارای مشکلات فراوانی است ولی عامل اصلی یا یکی از عوامل اصلی این مشکلات نبود مطالعه کافی است که ثمره آن به وجود آمدن یک ذهن تنبل در بین ملت و بیشتر در بین جوانان کشور است. وجود یک ذهن تنبل در بین جوانان کشور از به وجود آمدن یک جنگ نظامی مرگ‌بارتر است زیرا به مرور زمان هدف‌ها را از بین می‌برد و وقتی هدفی نباشد پیشرفتی هم نیست و این می‌شود که یک جامعه عقب‌مانده شکل می‌گیرد.

در قدم اول برای فعالیت در مسیر حق خواهی باید با حقوق مدنی خود به عنوان یک تورک خراسان آشنا شویم و پس از آگاهی با خود تجزیه تحلیل کنیم که امروزه با پی بردن از حقوق مدنی خود در کجا ایستاده ایم و چه وضعیتی داریم. در قدم دوم باید علت بازماندن از مسیر حق خواهی رو بدونیم و بقولی دشمن اصلی خود را به صورت واضح بشناسیم و از تمام اعمال او باخبر شویم تا در آخر به نتیجه‌ی اصلی برسیم و به آن عمل کنیم.

❖ حقوق مدنی ترکان خراسان:

❖ رسمیت زبان تورکی طبق قانون اساسی

❖ تأسیس فرهنگستان زبان و ادبیات و فرهنگ تورکی

❖ عدالت اقتصادی:

(۱) داشتن حقوق اقتصادی مثل قومیت فارس

مانند سرمایه‌گذاری در مناطق تورک‌نشین مانند مناطق فارس‌نشین

(۲) تأسیس و راه‌اندازی کارخانه‌های مادر مانند ذوب آهن و پتروشیمی و خودروسازی و...

(۳) سرمایه‌گذاری‌های خرد و کلان اقتصادی در مناطق تورک‌نشین

(۴) ایجاد مناطق تجاری آزاد اقتصادی

(۵) تقویت واردات و صادرات

و...

❖ عدالت اجتماعی:

(۱) حقوق اجتماعی مانند داشتن این جی اوها

۲) داشتن رادیو و تلویزیون به زبان تورکی

۳) داشتن و حفظ رسم و رسومات

۴) حفظ آثار تاریخی

۵) حفظ زبان مادری

۶) جلوگیری از مهاجرت جوانان

۷) تأسیس و ایجاد اتوبان‌ها و بزرگراه‌ها و

ایجاد فرودگاه‌های بین‌المللی

۸) همکاری فرهنگی با دیگر کشورهای تورک

◆ عدالت سیاسی:

۱) اجازه‌ی داشتن احزاب

۲) تأیید صلاحیت کاندیداهای هویت‌گرا و...

۳) انتخاب وزیر و رئیس‌جمهور از تورک‌ها

۴) انتخاب استانداران بومی

۵) عدم بکارگیری مدیران و استانداران با تفکر ایرانشهری

۶) آزادی زندانیان سیاسی تورک‌های تحول‌خواه و هویت‌طلب

این آگاهی‌ای از حقوق مدنی خود به‌عنوان یک تورک خراسانی بود، حالا پس از تجزیه و تحلیل می‌فهمیم که وضعیت ما چگونه است و امروزه توسط چه حزبی محکوم به سکوت بدلیل پایبندی به میهن و تحمیل شدن زبان فارسی نه تنها به تورک‌ها بلکه به ملل غیر فارس و از بین رفتن یا سند

خوردن فرهنگ و تاریخ خود در خراسان بنام اقوام تبعیدی هستیم. پانفارسسیم یا پان ایرانیسم تنها عوامل اصلی ای هستند که هویت ملل غیر فارس رو به مرز نابودی کامل می کشانند. بیابید با دید تخصصی تر به عوامل نابودی هویت ملیت های غیر فارس نگاه کنیم.

پان ایرانیسم و پان فارسسیم در واقع سهم ایران از هجوم استعمار اروپایی برای کنترل و مصادره ثروت های نهفته در آسیا و آفریقا بود. هجوم متکی بر شناخت و دانشی فاشیستی از دنیای آسیایی و آفریقایی بود که مستقیماً در خدمت تاراج مواد اولیه و ایجاد بازار مصرف کنترل شده و حتی لامکان انحصاری بود. کلیسا و دانشمندان علوم مختلف در تبوتابی که قابل مقایسه با تبوتاب جویندگان طلا در آمریکا شمالی بود، در صدد کشف شرق بودن. این دانش نوین قرار بود نقش مهم تر و مؤثر تر از نیروی نظامی در سلطه ی بر شرق ایفا کند. بدیهی است که تئوری های نژادپرستانه به خودی خود عامل به وجود آورنده استعمار نیستند و اگر بدنبال رابطه ی علت و معلولی بین دو پدیده هستیم قابل قبول خواهد بود که بگوییم استعمار نظریات غیرانسانی موجود (هم باورهای عامیانه و هم نظرات علمی) را به خدمت اهداف سیاسی و اقتصادی خود گرفت. استعمار پس از پیاده سازی افکار خویش در شرق گاهی متوجه ی این بود که اعمال تحت فرمانش از موقعی که میان مردم برخوردار نیستند و بخاطر تخفیف آثار این کمبود است که بالفور رهنمود می داد: (با رضایت نژاد زیر سلطه کوشش کنیم که پیوندی با ارزش تر و محکم تر در جهت اتحاد افراد حاکم و آن هایی که تحت حکومت ایشان اند پیدا کنیم.) کاربست این تئوری عمومی در مورد هر یک از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره متفاوت بود. در مورد ایران میدان رقابت دو استعمار روسیه و بریتانیا بود. البته قبل از بیان توضیحات بیشتر این مطلب مهم رو به یاد داشته باشیم که دنیسون روس در نامه ای به سازمان جاسوسی انگلستان به چرایی دخالت بریتانیا در ایران و آفرینش پانفارسسیم به خوبی بیان کرده است، او بیست و شش جلد کتاب در خصوص اقوام هند و اروپایی نوشته بود. او در آن نامه ی محرمانه در سال ۱۹۱۴ میلادی به سازمان اطلاعات دولت انگلستان نوشت و بعدها این نامه در کتاب منتشر شده از وی با عنوان "کتابچه ی راهنمای تورانیان و پان تورانیسم" جای گرفت و سوی انتشارات دانشگاه آکسفورد منتشر شد چنین می نویسد:

"پان تورانیسم که به معنای اتحاد اقوام تورک، مغول، فین و اوغوز می باشد تنها سخنی بیهوده است. نه شرایط جغرافیایی و نه شرایط اجتماعی برای چنین اتحادی مساعد است. اتحاد ترکان مسلمانان ترکیه، قفقاز، ترکستان و ادیل که در خصوص شعور ملی قومی عقب افتاده اند امکان نداشته و با روند

نزولی شعور ملی در میان ترکان آناتولی خطری تشکیل نمی‌دهد. اما این حرکت که هم‌اکنون از سوی آلمان‌ها تشویق می‌شود اگر بتواند ترکان جسور و جنگاور ایران را که یک پنجم اقوام تورک را تشکیل می‌دهند بیدار نموده و ترکان ایران ابتدا با برادران قفقازی خود متحد گشته و سپس در سایه‌ی تبلیغات با عثمانیان روابطی نزدیک تأسیس نمایند، اتحاد این چینی ترکان منافع انگلستان را در هندوستان به خطر خواهد انداخت. (۴)

حالا به ادامه بحث قبلی پردازیم، عدم تناسب قوای نظامی ایران با این دو امپراتوری یعنی بریتانیا و روسیه باعث شده بود که ایران با به رسمیت شناختن حقوق استعماری این دولت‌ها تلاش خود را متوجه چانه‌زنی بر سر میزان امتیازات و برقراری نوعی توازن مثبت بین این دو قدرت بکند. دو حادثه مهم ادامه این روند را غیرممکن کرد.

نخست جنبش اعتراض علیه داده شدن امتیاز انحصار تجارت تنباکو به یک شرکت خارجی بود که در ادامه کار به سست شدن سلطه بلامنازع دربار قاجار بر کشور طی انقلاب مشروطه انجامید.

پروسه تضعیف دربار تا جلوس احمدشاه جوان بر تخت سلطنت ادامه یافت. وی به‌عنوان شاهی که به سلطنت قانع بود و حکومت نمی‌خواست (به قول طرفداران رضاخان: نمی‌توانست بخواهد)، پدیده‌ای جدید در ایران بود. تا آن زمان سلاطین ایرانی سلطه بلامنازعی بر تمام ارکان قدرت مملکتی داشتند. حضور ضعیف آخرین پادشاه قاجار در مرکز اعمال قدرت درحالی که قدرت برآمده از انقلاب مشروطه در نتیجه خیانت‌های درونی بیرونی بشدت ضعیف و قوام نیافته بود، خلاء مهمی در صحنه سیاسی کشور پدید می‌آورد. حادثه دوم وقوع انقلاب اکتبر روسیه و بلارقیب ماندن خوان غارت ایران برای انگلستان به تنهایی بود. بدین‌سان ما در مقطع کوتاهی از تاریخ ایران با خلائى دوگانه روبرو هستیم. خلاء ناشی از کم‌رنگ شدن قدرت شاهانه و غیبت یکباره روسیه از خوان غارت ایران. لذا از سه بازیگری که از طریق ((موازنه مثبت)) مذکور در بالا تعادل اوضاع در ایران را حفظ می‌کردند، تنها یک بازیگر یعنی که همان روباه استعمارگر جهانی، بریتانیا بر صحنه مانده بود. راز موفقیت بریتانیا در موفقیت تام و جری تماش در ایران را باید در شرایط (طلائی) برآمده از این خلاء دوگانه جستجو کرد. در این شرایط (عقل سلیم) امپراطورانه حکم می‌کرد که تا حریف به خود نیامده، کار را یکسره به کام خود بکند!

جنبش تنباکو و انقلاب مشروطیت تنها جامعه ایرانی را دچار تحول نمی‌کرد، استعمار نیز از این حوادث می‌آموخت، بر مناسب‌ترین موج‌ها سوار می‌شد و خود را برای گام‌های بعدی آماده می‌ساخت. حوادثی که با جنبش تنباکو در تاریخ آغاز و با دشواری‌های ناشی از امضای قرارداد ۱۹۱۹ به تکوین نهایی خود رسید، در کنار تمامی تجربیات استعماری موجود در آن تاریخ مؤید نکته مهم تاریخی برای سیاست بریتانیا در مورد ایران داشت: (ساخت سنتی_فدرالیستی دولت در مستعمرات و نیمه مستعمرات، اداره و کنترل این کشورهای را دشوار و غیرقابل اطمینان می‌کرد.) با توجه به بحث حیره‌خوارهای وطنی که در متن‌های بالاتر بیان کردم حال بریتانیا با داشتن شبکه‌هایی از جاسوسان و مزدبگیران گوناگون در سطوح مختلف دیگر برای اعمال سلطه کامل کافی نبود. ارزان‌ترین و مؤثرترین شیوه اعمال سلطه بر این کشورها، رژیم‌های قدرتمند سانسورالیستی است که همه ایالات کشور و همه ارکان جامعه را تحت کنترل آهنین خود داشته باشد.

برای شفاف‌تر شدن بحث اشاره‌ای کنیم به سنترالیسم که الآن به آن اشاره کردم، سنترالیسم یا تمرکزگرایی (Centralisation) نوعی نظام حکومتی است که در آن همه امور کشور از یک مرکز رهبری می‌شود، برخلاف کشورهایی که به صورت فدرالی یا حکومت‌های ایالتی و ولایتی اداره می‌شوند. در جامعه‌شناسی یعنی تجمع زیاده از حد قدرت توسط عده‌ای اندک در یک گروه سازمان‌یافته اجتماعی. این تجمع قدرت را می‌توان با معیارهای وزن، وسعت و حیطه اندازه‌گیری کرد. زیرا مقوله‌های تمرکز از نوع تمرکز جغرافیایی، تمرکز کارکردی، یا نوع دیگر است. تمرکززدایی عبارت است از رساندن تجمع قدرت به حد نازل.

حالا ادامه بحث را بیان می‌کنم، همان قدر قدرت سانسورالیستی است که همه ایالات کشور و همه ارکان جامعه را تحت کنترل آهنین خود داشته باشد و در رأس این رژیم بایستی فردی باشد که بتواند با عمال وحشت‌بر(رعایا) خود حکومت کند و در سرسپردگی نسبت به امپراتوری تردیدی به خود راه ندهد. به گفته ژوزف کیپلینگ در چنین حکومتی: [استر، اسب، فیل یا گاو نر از سوار خود اطاعت می‌کند و سوار از گروهانش و گروهان از ستوانش و ستوان از سروانش و سروان از سرگردش و سرگرد از سرهنگش و سرهنگ از سرتیپی که فرمانده سه هنگ می‌بود، سرتیپ از ژنرالش و ژنرال از نایب‌السلطنه که او نیز به نوبه خود خدمتگزار ملکه انگلستان است].

در این ساختار حکومتی که از اهالی بومی به‌عنوان (استر، اسب، فیل و گاو نر) یادشده است، بدون نیاز به اقداماتی با مخارج اضافی نظیر اشغال نظامی و نگهداری قشون اشغالگر در کشور، تمامی امیال استعمار مسلط برآورده می‌شود.

باید در نظر داشت که مداخله‌ی بریتانیا برای طرح و اجرای یک برنامه ماجراجویانه در ایران و تبدیل این کشور صاحب نفت به یک شرکت خصوصی قابل کنترل از بالا، فاشیستی‌ترین طرح استعماری آن روزگار نبود. وقتی که اردشیر جی ریپورت‌ر در سال ۱۸۹۳ به ایران اعزام شد کثیف‌ترین نقشه‌ی استعمار در اکثر نقاط آسیا و آفریقا در حال پیاده شدن و ثمر دادن بودند. با تکامل صنعت اسلحه‌سازی، غرب در برابر آسیا و آفریقا شکست‌ناپذیر شد. در پایان دهه ۱۸۹۰ این صنعت دیگر کامل بود. سربازان تمامی کشورهای اروپایی می‌توانستند در هرگونه شرایط جوی، به حالت داراز کشیده بدون اینکه دودی از سلاح‌هایشان خارج شود ۲۰ گلوله در ۲۰ ثانیه شلیک کنند. تنها اشکال این سلاح این بود که توده انبوهی از جنگجویان بومی می‌توانستند بعد از اصابت گلوله نیز سر پا باشند و در نتیجه در صورت زیاد بودن تعدادشان بتوانند خود را به نیروهای اروپایی نزدیک کنند و تلفات اندکی به آنان وارد کنند. در سال ۱۸۹۷ بود که در کارخانه اسلحه‌سازی بریتانیا واقع در (دومدوم) در اطراف کلکته گلوله‌های شروع به تولید شدند که هسته‌ی سربی آن‌ها به محض اصابت منفجر شده و شخصی که مورد اصابت این گلوله‌ها قرار گرفته بلافاصله با زخم‌های وحشتناک نقش بر زمین می‌کرد. با این حال دیگر هجوم مردم آسیا و آفریقا به ارتش‌های اروپایی بی‌خطر بود. در جنگ (اومدورمان) در سال ۱۸۹۸ تمامی کلکسیون تسلیحاتی غرب به آزمایش درآمد.

وینستون چرچیل خبرنگار روزنامه (مورنینگ پست) در بیوگرافی خود بنام (زندگی پیشین من) در مورد این جنگ چنین می‌نویسد: [اصلاً شبیه جنگ جهانی نبود، هیچکس احتمال مرگ خودش را نمی‌داد... برای جماعت بزرگی که در این جنگ انگلستان شرکت کرده بودند این جنگ چیزی جز قسمت اصلی از یک ورزش دوست‌داشتنی نبود]. در این جنگ به ازای ۱۱ هزار کشته‌ای که بریتانیایی‌ها در پشت سر خود بجا گذاشته بودند، فقط ۲۸ سرباز انگلیسی به هلاکت رسیدند. در آن زمان نژاد سفید اروپایی برتر و در بین آنان آنگلو ساکسونها، برتر از دیگران محسوب می‌شدند. این جزئی از تقدیر [نژاد سفید] بود که [وحشی‌ها] را نابود کند. به گفته‌ی سون لیند کویست: [طی توسعه‌طلبی قرن ۱۹ تصور جدیدی درباره‌ی استعمار رشد کرد. قتل‌عام به‌عنوان محصول جانبی و گریزناپذیر پیشرفت تلقی می‌شد].

در چنین حال و هوای غیر بشری، کشیدن نقشه برای غارت یک مملکت و سرگرم کردن اهالی آن با یک تاریخ (باشکوه) هخامنشی و ساسانی هرچند دروغ نباید کاری چندان غیراخلاقی تلقی شده باشد.

البته بریتانیا نمی توانست ظهور یک همسایه سرخ در شمال مرزهای ایران را پیش بینی کرده باشد اما شبکه ای مخفی از عوامل خود در ایران سازمان داده بود که با به حاکمیت رسیدن بلشویکها در شمال ایران نقش بسیار مهمی برای استعمار اجرا کرد.

انقلاب کبیر روسیه نیز که با اعلام «انقلاب جهانی پرولتری» به عنوان هدف غایی و قریب الوصول خود به غرب اعلان جنگ داده بود به نوبه خود بریتانیا را به بازی های پیچیده ای در ایران فراخوانده بود. این پیام برای بریتانیا در کنار حضور نیروهای نظامی تورک تبار ایرانی برای مستعمره ی آن ها در هند خطر آفرین بود.

با وجود اینکه به قدرت رساندن یک رژیم صد در صد مطیع بریتانیا در ایران بر اساس منافع مادی مستقیم شرکت های نفتی صورت گرفت اما چنین مداخلاتی در سرنوشت دیگر کشورها هم، ریشه در جهان بینی امپراتوری داشت و هم منطبق با منافع ژئوپلیتیکی بریتانیا در خاورمیانه بود.

رو به هم رفته جامعه نوین صنعتی غرب دریافته بود که در انزوا و بدون دسترسی به مواد اولیه ارزان و بازاری هر چه بزرگ تر برای فروش محصولاتش که به شیوه مدرن، ارزان و انبوه تولید می شوند نمی توانند به حیات خود ادامه دهد. به گفته الوین تافلر:

«تمدن موج دوم نمی توانست در انزوا به زندگی ادامه دهد. و اینکه به سختی محتاج منابع ارزان دنیای خارج بود. بالاتر از همه، به یک بازار جهانی منسجم و واحد نیاز داشت که از طریق آن بتواند به این منابع راه پیدا کند.»

در این قسمت درباره نوع پیاده سازی نقشه استعمارگرایانه بریتانیا (بازی ذهنی و جعل تاریخ برای حکومت دست نشانده اش) در ایران به طور تخصصی صحبت می کنیم تا آگاهی بزرگی نصیب شما ملت بزرگ تورک ایران از جمله تورک های خراسان شود و این را بدانید پس از آگاهی یافتن وظیفه ای مهم بر دوش شما قرار می گیرد و آن هم آگاه کردن هم نوعان شماست تا راه آزادی و پیشرفت در این زندان بزرگ را پیدا کنند تا زنجیره ی پذیرفتن ذلت و خاری در این سرزمین پاره شود. پس در قدم اول برای حفظ هویت توضیح میدهم که بدانید کدام منابع صحیح هستند.

استعمارگر برای پیشبرد اهداف خود در یکی از عمل‌هایش تاریخ و فرهنگ قومیت‌ها و ملیت‌ها را حذف می‌کند و دست به تاریخ‌سازی می‌زند تا نسل آینده حقیقت را فراموش کند و ساخته‌ی استعمارگران را جزو هویت خود بدانند، مانند وضعیت ایران که درست در زمان حکومت تاریک پهلوی اول اوضاع بطور کامل عوض شد. قانونی در جهان وجود دارد که می‌گوید: ((اگر می‌خواهی ملتی را از پا در بیاوری زبان آن ملت را بگیرد.)) درست مانند زندگی امروزی ایرانیان است، ایرانی متحرک با ملتی مرده. حالا در مورد تاریخ صحبت می‌کنم تا در آخر بفهمید نزدیک یک قرن مورد بازیچه قرار گرفته ایم و هنوز هم باب میل استعمارگران رفتار میکنیم و تفکر میکنیم.

«از زمان مومسن و رانکه، مورخان تمام نیروی خود را صرف (جمع‌آوری) مواد خام کرده‌اند و در تلاش خود برای ((عمل آوردن)) این مواد به صورت کالا ((ساخته)) یا ((نیمه ساخته)) متوسل به تقسیم‌کار شده‌اند و تواریخی مصنوعی مانند مجموعه مجله‌هایی در دست انتشار چاپخانه‌ی دانشگاه کمبریج بیرون داده‌اند. این مجموعه‌ها یادگار پشتکار، دانش دیداری، مهارت فنی و قدرت سازمان‌دهی جامعه ماست. چیزی در زمره پل‌ها و تونل‌ها و سدها و کشتی‌ها و ناوها و آسمان‌خراش‌های حیرت‌آسای ما به شمار می‌رود و ویراستاران آن‌ها در ردیف مهندسان نامی غرب جای می‌گیرند. نظام صنعتی، با تهاجم به قلمرو اندیشه‌ی تاریخی، به رزم‌آورانی بزرگ میدان عمل داده، جوایز پیروزی شگفت‌آوری تدارک دیده است. حال در ذهن ناظری بی‌غرض شک و شبهه برمی‌خیزد که آیا این فتح بر روی هم، تنها مهارت در یک امر خاص و اعتماد به موفقیت از این راه، توهم و قیاس کاذبی نیست؟» (۵)

اسناد تاریخی در بهترین حالت خود، حوزه‌ی اندیشه و عملکرد کسی، گروهی و یا شرایطی را توضیح می‌دهد، که کشف حتی دقیق آن، مطلقاً به معنی گشودن رازی از درون تاریخ نیست، بلکه حداکثر به «مورخ» اجازه می‌دهد که یک رخ داد تاریخی را با تمام جزئیاتش بنا به دریافت خود از اسنادی غالباً نادرست روایت کند، اما مجموعه‌ی این موفقیت‌ها هرگز به کشف پاسخی برای سؤال «تاریخ چیست» منجر نخواهد شد زیرا توضیح اجزاء تاریخ توضیح تاریخی نیست. مثلاً نمی‌شود تاریخ جنگ جهانی دوم را از سخرانی‌های هیتلر و یا چرچیل و یا هردوی آن‌ها تدوین کرد، هرچند این سخرانی‌ها بخشی از اسناد جنگ باشد. زیرا روایت جنگ بنا بر تصور دو عامل مهم جنگ، خودبه‌خود موجب بی‌اعتباری آن است. این بی‌اعتباری اسناد تاریخی، چنان‌که معلوم شده است، تا زمان سلسله‌های کهن مصر، بین‌النهرین، چین، ایران، یونان، روم و عرب به دور می‌رود.

«هیچ مدرکی نمی‌تواند بیش از آنچه نویسنده‌ی آن می‌اندیشیده است، چیزی بیان دارد. آنچه او تصور می‌کرد اتفاق افتاده، آنچه او تصور می‌کرد می‌بایست اتفاق بیفتد، یا اتفاق خواهد افتاد و شاید

هم فقط آنچه وی می‌خواست دیگران فکر می‌کند. هیچ‌کدام این‌ها مادام که مورخ درباره‌ی آن کارنکرده و کلید کشف رمز آن را به دست نیاورده واجد معنی و مفهوم نیست.» (۶)

این سخن درخشان «کار» هنوز مشکل بزرگ‌تری را دست‌وپا می‌کند، زیرا نتیجه‌ی کوشش مورخ نیز، هر چه باشد، تصورش مشمول همان بی‌اعتباری پیشین است. مثال روشن و نزدیک تفسیر و تصور دیاکونف است از تاریخ ماد و تصور معترض خنجی است بر تصور دیاکونف. در جهان واقعی و در بین اجتماع که دور تسلسل باطل تصورها، جنجال‌ها و هیاهوها، از آنجایی که بی‌شک تاریخ به‌طور پیوسته از زبان یک دل‌بستگی ویژه بیان و از زبان یک دل‌بستگی دیگر تفسیر می‌شود، مورخ را در گرداب سرسام‌آور امروزی اسیر کرده است.

آنچه را مورخین شوروی بر سر تاریخ و به‌ویژه تاریخ شرق و به‌خصوص تاریخ ایران و از همه بدتر بر سر تاریخ ایران معاصر به وسیله‌ی ایوانف و امثال او آوردند، این طور است که احساس بی‌زاری از مورخ رو در خواننده‌ی تیزبین دامن می‌زند. بر مبنای آنچه آن‌ها تصور می‌کردند انسان از ده هزار سال پیش و در سراسر جهان، ناگزیر بود چنان زندگی و کار کند که احکام قدیمی تئوری پردازان محافل بین‌المللی مارکسیسم را موجه جلوه دهد، تا بدون احساس شرمندگی گسترش اردوهای کار اجباری و تصفیه‌های خونین اندیشه‌های غریبه را ضرورت تاریخی بدانند.

حالا تاریخ در گردابی که مورخین فنی، باستان‌شناسان، زبان‌شناسان و مفسران هنر، با بساط رنگینشان برانگیخته‌اند، به اعماق ترس‌آور ناشناختگی می‌غلطد. آن‌ها بدون این‌که فرصت هیچ آرامشی به ناظرین بدهند، خستگی‌ناپذیر به اختراع و خلق زبان‌ها، اقوام، ملت‌ها، تمدن‌ها، ابرمردها، ابرزن‌ها و نیز شمارش کشتی‌ها، ارابه‌ها، اسب‌ها، تیراندازان، پیاده‌ها و نیزه‌داران، با ارقامی رؤیا برانگیز مشغول‌اند که حاصل آن، افسانه‌های بی‌شمار تاریخی است که تمام ملل روی زمین را، یکسان در بنای تاریخ سهیم می‌کند، زیرا هیچ ملتی بدون مورخ و بدون مفسر اجزاء تاریخ نمانده است. کافی است در حواشی قطب شمال نعل اسبی بیابند آنگاه سراسر آن اقلیم را چراگاه اسب و تمام ساکنین قطب شمال را پرورش‌دهندگان بی‌نظیر اسب در جهان باستان معرفی می‌کنند!

اما تاریخ، ربطی به هیچ‌یک از این سفسطه‌های پروفیسورهای عالی‌مقام ندارد. کوشش کنونی مورخین به صحنه‌ی نبرد پرخشونت و متنوع گلا دیاتورها در کلوزئوم شبیه است. نمایشی است از ستیز در تئوری تاریخ و با ابزارهای جنگی گوناگون؛ یکی تور می‌اندازد، دیگری با نیزه می‌جنگد، سومی با

خنجر، چهارمی با شمشیر، پنجمی با گرز و همین‌طور به ترتیب حاصل تخصص آن‌ها، بر خاک افتادن جنگ‌جویی در سمت مقابل است؛ که مثل آن دیگری در استفاده از ابزار تاریخی کارآمد نبوده است. بی‌شک جست‌وجوی چిستی تاریخ در اشیاء تاریخی گمراهی است. مدت‌ها است که متخصصین با وسواسی درخور تحسین گریبان یک مومیایی چند هزارساله را برای دریافت پاسخ تاریخ چيست می‌گیرند و چون از مومیایی توضیح بدست نمی‌آورند، به سراغ نقش پارچه‌ای می‌روند که مومیایی در آن پیچیده شده است، سپس دندان‌هایش رو می‌شمرند، مدال گردنش رو در می‌آورند، دنبال مهر و انگشتری مخصوص اش می‌گردند و بالاخره مانده‌هایش رو به آزمایشگاه می‌فرستند تا شاید با کنکاش‌های «شیمیایی» بالاخره چیزی در باب تاریخ کشف کنند.

«فنی کردن مفرط تاریخ اثری بسیار نامطلوب و فلج‌کننده بر مورخ می‌نهد؛ هر مورخی که درصدد برآید میدان عمل خود را گسترش دهد می‌ترسد مبدا آن‌هایی که نکات دقیق‌تر را می‌جویند یا دید ریز بینانه تری از واقعیت‌ها دارند، مچ او را بگیرند. وقتی مدام به کسی گفتند در این و آن مورد اشتباه می‌کند، طرف مستأصل و مجاب می‌شود. یک اثر نامطلوب این امر آن است که مردم معمولاً به کارشناسان محل نمی‌گذارند. مردم می‌پندارند این جماعت برای یکدیگر چیز می‌نویسن نه برای آن‌ها، و نباید به آن‌ها اعتنا کرد. اینجاست که نویسندگان عامه پسند پا پیش می‌گذارند و سروصدای مورخان حرفه‌ای به حق در می‌آید که اینان دانش کافی برای نوشتن ندارند و صرفاً برای خوش‌آیند خواننده چیز می‌نویسند. ما به مغزهای طراز اول نیازمندیم تا مردم نامتخصص اما زیرک را مخاطب قرار دهند. فرانسویان از این حیث خیلی خوب‌اند. آثار به گفته طنزآمیز خودشان «عامیانه» آن‌ها اغلب بهترین و ارزنده‌ترین کارهای تحقیقی فرانسه است. ولی تردید دارم که دیگر کارهایی از این دست بیرون بدهند. ظاهراً فرانسویان نیز همان راه آلمانی‌ها و آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها را پیش گرفته‌اند.» (۷)

اما آیا تاریخ در «اجزاء تاریخی» پنهان است؟ آیا تاریخ به نحوه‌ی ورود هلاکو به بغداد، تعداد ضربات وارد آمده بر پیکر سزار در سنای روم، آتش زده شدن تخت جمشید به دست همخوابه‌ی اسکندرا، حمله‌ی خشایارشا به آتن و یا به شورش دهقانان در چین مربوط می‌شود؟ آیا هزاران بار بیان هر یک از این رخ داده‌ها، با هزاران تفسیر گوناگون، تعریفی برای تاریخ می‌سازد و تاریخ را توضیح می‌دهد؟ آیا تاریخ را قهرمانان، خدایان، پیامبران، توده‌ی مردم، جنگاوران، فیلسوفان، دهقانان، مساجد، کلیساها و یا هنرمندان می‌سازند؟ به هیچ وجه! زیرا همه‌ی این‌ها فقط به دلیل حضور در «تاریخی»

اند و همه‌ی آن‌ها بدون یک «فضای تاریخی» به‌سادگی از عرصه‌ی تاریخ رانده و در گم‌نامی محو می‌شوند. هرچند تمامی این اجزاء و اسناد، به کار مورخ هم می‌آید، چراکه برای کشف ارزش و یا بی‌ارزشی هر کتیبه‌ای باید ابتدا آن را خواند، اما آن‌ها به‌خودی‌خود تاریخ نیستند و جوابی برای سؤال سمج «تاریخ چیست» همراه ندارند.

پس باید تاریخ، پیش از اسناد، اجزاء و قطعات آن ساخته‌شده باشد. تاریخ یک پازل پراکنده نیست تا با جست‌وجوی اجزای آن بازسازی شود. تاریخ یک پازل ساخته‌شده است که در دستگاه حوادث تاریخی به اجزاء مختلف تقسیم می‌شود؛ پازلی که تصویر ساده‌ی مهارت‌ها و ترفندهای گوناگون انسان برای ادامه حیات، منطبق با شرایط اقلیمی است که در آن زیست می‌کند. مثلاً کسی گفته است از ظهور انسان تا اختراع خط را «پیش‌ازتاریخ» بخوانیم. این تعریفی بسیار لابلایی و بی‌محتوا است. زیرا در آفریقا، که قدیمی‌ترین هومیندها و نیز قدیمی‌ترین ابزارها را یافته‌ایم، با تعریف فوق پیش‌ازتاریخ بسیار آشفته می‌شود.

از نظر من، بهترین راه توضیح تاریخ، خروج از آن است. اینک در دیرین‌شناسی زیستی رسم است که برای شناخت شرایط زندگی در تجمع‌های اولیه، آن را بازسازی و تجربه کنند. مثلاً با پوسته‌ای کردن یک سنگ آتش‌زنه، به همان روش دیرین، از آن ابزار می‌سازد تا معلوم شود این کار چگونه و با چند ضربه‌ی صنعتگر کهن میسر بوده است. راه‌حل شناخت چیستی تاریخ نیز ورود از «مدخل» آن است. باید به‌جای نخستین گروه‌های انسانی، در شرایط مختلف جغرافیایی به تاریخ وارد شویم و به‌طور طبیعی معلوم کنیم که در هر وقت اقلیمی، کدام روش مدیریت، بهره‌برداری از زمین و ادامه حیات و رشد را میسر می‌کرده است.

این شناخت تنها مدیریت ممکن از شناخت پایه‌ها و بنیان تاریخ آن قوم و آن شرایط است، چراکه می‌دانیم انسان از دیرهنگام در تنوع جغرافیایی جهان حضور داشته و تنوع تاریخی نشان می‌دهد که انسان در هر جغرافیا فقط قادر به ساخت تاریخ ویژه همان جغرافیا بوده است. اگر الگوی تاریخی فوق فقط با یک جغرافیا منطبق شود، بی‌شک تولد تاریخ از بطن جغرافیا مدلل شده است و برای سؤال «تاریخ چیست» پاسخی از پرفسور تاریخ ایران می‌یابیم که سخن ما را کامل می‌کند و ما را به جواب مان می‌رساند. **تاریخ، توضیح تنها روش و تنها مدیریت ممکن برای سازماندهی تولید و ادامه‌ی**

طبیعی آن در هر جغرافیای متصور است و از آنجا که زمین بستر اصلی و اولیه تولید بوده است، پس تاریخ از زمین روییده و چون هر رستنی دیگر بومی اقلیم خویش است. (۸)

در این مقاله با پیشبرد هدف اصلی خود که همان آگاهی بخشی به ملت تورک خراسان از حقوق مدنی خود می باشد که با رجوع کردن به تاریخ و کشف حقایق، بیداری هویتی را در جامعه خراسان رواج می دهد، حال می خواهم در کنار هدف اصلی جهت تکمیل شدن مطالب خود به هویت جعلی که استعمارگران برای ما ساخته اند و خائنین داخل کشور برای یک تکه استخوانش در جلد روشنفکران غرب نشین تا پای جان به دنبال آن ها می روند و هر کاری که اربابشان بخواهد توسط خائنین استخوان دوست انجام می شود پردازم و تا ببینیم چرا در طی یک قرن خائنین به دستور اربابشان ممالک محروسه موسوم به ایران را در جهان بنام پارس و پرشین معرفی کرده اند و می کنند و پدر خود را کوروش و تنها حکومت تک دانه کشور را هخامنشیان معرفی می کنند و چرا در ادامه باز این نوع دیدگاه را به همه ی افرادی که داخل کشور زندگی می کنند تحمیل می کنند و چرا هیچ وقت توان شنیدن صدای ملل غیر فارس را ندارند، کمی هوشیارانه عمل کنیم و گفته های پان فارسیسم ها را کالبدشکافی کنیم تا ببینیم حقیقت واقعی چیست؟!؟ حال در این مقاله می خواهم به سؤال کلی که آیا حضور هخامنشیان در شرق میانه باستان با پایان حیات ملی - فرهنگی کامل و یا موقت این اقوام، از جمله اقوام و تمدن های ایران کهن برابر بوده؟ پاسخ دهم.

قریب ۶۰۰۰ سال پیش و در مستطیلی به طول ۵۰۰۰ و عرض ۲۰۰۰ کیلومتری که در نقطه ی تلاقی دو قطر آن، مرکز بین النهرین کهن در حوالی بغداد کنونی می نشست، تمدن بشری متولد شد. در این مستطیل هر سه پیامبر بزرگ ادیان آسمانی ظهور کرده اند، اولین تندیس و معابد خدایان زمینی را ساخته اند، نخستین سطرهای قانون را با نخستین خطوط نوشته اند، نخستین شیوه های تولید را سازمان داده اند، نخستین شهرها بوجود آمدند، نخستین جنگ ها را به راه انداخته اند و...

اقوام و ملت های کنونی ایران از آغاز این دوران در بخش شرقی مرکز این مستطیل تا زمان برآمدن هخامنشیان و آنگاه پس از اسلام سهم بزرگی در تنظیم توانایی های انسان ایفا کرده است. پهنه و گستردگی تمدن کهن در شرق میانه، از حدود باور عادی فراتر می رود. گل نوشته های «اوروک» از جمع آوری مالیات در ۵۵۰۰ سال پیش سخن می گوید، از ۴۵۰۰ سال پیش سندی داریم که از سنگی مالیات و انقلاب مردم برای تعویض حکمران خبر می دهد یا در لوح سنگی دیگری از ۴۱۰۰ سال پیش در شهر «اور» سخن از برابری اجتماعی و حقوق جزایی گفته شده است. این ها همه از تجمع انسانی با

روابط بسیار گسترده‌ی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در زمان بسیار دور خبر می‌دهد، که گویی با مسائل امروز روبه‌رو بوده‌اند. در این مستطیل تاکنون تمدن‌های مصر، تمدن کناره‌ی جنوبی و شرقی مدیترانه، تمدن یهود، تمدن سومر، آشور، بابل، لیدی، اورارتو، ماد، عیلام، شوش، ال پی، سیلک، لرستان، مارلیک، ماردین، هیرکانی، سکایی، سیستان، هرات و بالاخره تمدن دره‌های سند شناخته‌شده است.

جدیدترین این تمدن‌ها، تمدن ماد، لااقل به ۷۰۰ سال پیش از ظهور هخامنشیان به دور می‌رود و از دیرنگی بسیاری از تمدن‌های شرق و شمال ایران یا اطلاع اندکی داریم یا به کلی بی‌خبریم.

۸۰ مادها چه کسانی بودند؟

اگر در قدم اول به دنبال همین سؤال بروید به جواب برمی‌خورید که مادها قومی ایرانی تبار از تبار آریایی بودند که قسمت اصلی سرزمینشان شامل جنوب آذربایجان و قسمت‌های دیگری در زاگرس و پایتخت آن‌ها هگمتانه بوده. درواقع یک توضیح مورد دار که بوی شونیسیم را می‌دهد یعنی توضیحی‌ای که کاملاً طبق خواسته‌ی و به قلم خود پان ایرانیسم‌ها را می‌خوانید.

حالا کمی تخصصی‌تر به مادها بپردازیم، ماد واژه‌ای است که از دوران باستان در میان اکثر اقوام التصاقی زبان از جمله آذربایجانی‌ها، دارای معنایی مشخص بوده و به‌عنوان نام شخص بکار رفته است. پیش از توضیح در خصوص منشأ و معنی و دیرینگی کاربرد این واژه در اول بحث تخصصی مون اشاره به یک قاعده زبان‌شناختی ضروری است. می‌دانیم که تبدیل برخی از فونم‌ها به یکدیگر در نتیجه کثرت استعمال در تمامی زبان‌ها یک قاعده صوتی عادی است. تبدیل فونم‌های «د»، «ت» به یکدیگر در زبان‌های تورکی از دیرباز به‌عنوان یک حادثه صوتی معمول بوده است، مانند تامغا=دامغا، تات=داد، تونوز=دونوز (۹)

در زبان تورکی آذربایجانی ریشه افعالی که بیش از یک هجا دارند و به صدای «ت» ختم می‌شوند، هرگاه این صدا میان دو حرف مصوت قرار بگیرد به «د» تبدیل می‌شود مثل آلدات-آلدادیر، اوخشات-اوخشادار، در افعال تک‌هجایی «گئت» و «آئت» نیز این قاعده صادق است؛ گندیر، آندیر.

کلمه «ماد» که در هزاره‌های چهارم و پنجم پیش از میلاد در زبان سومری به معنی «متین» و یا معنایی نزدیک به آن بکار میرفت بدون تردید در زبان گوتیان نیز رایج بود. این واژه در زبان اخیر، به عنوان اسم خاص مذکر، واجد معانی‌ای چون محکم، مقاوم، شکست‌ناپذیر بوده است. مثلاً خاقان معروف امپراتوری هون که در سده دوم ق.م در آسیای میانه فرمانروایی می‌کرد مته = مه ته = مئی (۱۰)

این کلمه در طول تاریخ، در اشکال «مه ته» «ماتا» به عنوان اسم خاص ذکر و بصورت «ماتان و ماتانا» به عنوان اسم خاص مؤنث، میان مردم آذربایجان معمول بوده و حتی در اشعار و زبان ادبی تورکی آذربایجان نیز بکار رفته است.

به نظر برخی مورخان نام قدیم همدان «اکباتان»، «هال ماتان» بوده است. این کلمه از سه جزء پدید آمده است: هال - مات - آن، «هال» در زبان ایلامی به معنی وطن و سرزمین بود، «مات» همان کلمه «ماد» است که در آن فونم «د» به «ت» تبدیل شده و عنصر «آن» نیز در زبان‌های تورکی باستان علامت جمع اسامی بوده است. بنابراین اکباتان به معنی «سرزمین مادها» می‌باشد. البته متذکر می‌شویم که برخی، کلمه اکباتان را به شکل دیگری معنی کرده‌اند. چنانکه ملاحظه می‌شود کلمه «ماد» در ترکیب اکباتان به معنی ایل، طایفه و خلق می‌باشد. همین معنی را در کلمه متاننی = میتاننی که نام یکی از اقوام و دولت‌های منطقه خاور نزدیک است نیز مشاهده می‌نماییم.

به تعدادی از اسامی قبایل مادی نگاهی بیندازیم؛ بیشتر گفته‌ایم که هرودوت نام شش قبیله مادی را قید کرده است. برخی محققان شماری از این نام‌ها را دارای ریشه تورکی و شماری دیگر را واجد اشتقاق هند و اروپایی می‌دانند. لیکن به‌رغم چنین اظهار نظرهایی، همه این اسامی دارای اشتقاق تورکی می‌باشند.

"بوس - بوسای"

۱- در زبان تورکی قدیم و معاصر «باس - Bas» به معنی چیره شدن - غلبه نمودن است. (۱۱)

۲- کلمه " به سو - باسو" به معنی «پتک آهنی» است. (۱۲)

۳- "بسوت - باسوت" در تورکی اویغوری به معنی پشتیبان و یاور می‌باشد. (۱۳)

"پارتاکن"

این نام از دو جزء ترکیب یافته، الف) "پارت = پارتا" این کلمه به ظن قوی با نام قوم تورک "پارت" که سده‌های متأخرتر سلسله اشکانی را پدید آورد مربوط است. ب) "کن" این کلمه در میان اقوام تورک به معنی شهر و آبادی بکار رفته، مثلاً در نام‌های تاشکند، سمیرکند «سمرقند» (۱۴)

شش قبیلۀ ماد به همراه همین تجزیه و تحلیل جزو اقوامی التصاقی زبان و تورک می‌باشند ولی من به خاطر کمبود وقت تا همین جا بسنده می‌کنم و به ادامه قسمت بعدی می‌پردازم.

اگر علاقه‌مند به ادامه این بحث در مورد قوم ماد هستید به کتاب تاریخ دیرین ترکان ایران نوشته شده به قلم پرفسور دکتر محمدتقی زهتابی، ترجمه علی احمدیان سرای، ج ۱ مراجعه کنید.

اورارتو ها چه کسانی بودند؟

قلمرویی که دولت اورارتو در آن برآمدن شامل بخش مهمی از نواحی مشرق ترکیه کنونی یعنی اراضی میان خط فرضی بین گویجه گول - ارزروم و کوه‌های زاگرس بود. یعنی قلمرو آن شامل دشت‌های آرات و دامنه‌های شرقی کوه آغری نیز می‌شده است و حتی این دولت در دوران نیرومندی خود تا نواحی کنونی ماکو، نخجوان و غرب دریاچه ارومیه نیز گسترش داشت. دولت اورارتو از بدو تأسیس از سمت جنوب غرب با دولت میلتیاریست آشور همجوار و پیوسته با آن در جنگ بوده است. در حدود ۴۰۰ کتیبه بازمانده از شاهان آشوری و اورارتویی نام اورارتوئیان به صورت «اورارتویی بی آی نیلی» نوشته شده است. این سرزمین در کتب مقدس «آرات» نامیده می‌شود. آرامنه با دادن نام اخیر به کوه آغری می‌کوشیدند تا خود را به اورارتوئیان منسوب و مربوط سازند. این دولت در اثر هرودوت «آلارودی Alarodi» نامیده شده است.

تاریخ حقیقی اورارتوئیان نیز تا دوران اخیر تاریک و مبهم بود لیکن حفاری‌های علمی دهه‌های اخیر در اراضی آذربایجان ایران، بسیاری از مسائل مربوط به تاریخ دولت اورارتو را روشن ساخته است. در سال ۱۹۱۰ میلادی در منطقه «بسطام» واقع در نزدیکی قره ضیاءالدین، حدود میانه جاده مرنند، ماکو توسط یک کارمند سفارتخانه آلمان در تهران کتیبه‌ای سنگی کشف شد. این سنگ نبشته متعلق به

شاه اورارتو، روسای دوم (۶۴۵-۶۵۸ ق.م.) پسر آرگیشتی دوم است که آن را به مناسبت بنای پرستش گاهی برای خالد «خدای بزرگ اورارتوئیان» در این ناحیه کنده است.

بطور کلی تاکنون از غرب آذربایجان ایران، نواحی غرب و جنوب و تا حدودی جنوب شرق دریایچه ارومیه مجموعاً ۸ کتیبه یادبود متعلق به شاهان اورارتویی کشف گردیده که اکثر آنها خوانده شده که بیشتر این سنگ نبشته ها یادگار پیروزی های موقت شاهان اورارتویی است. بیشتر کتیبه ها و آثار به جامانده از اورارتوئیان در موزه ارومیه نگهداری می شود.

زبان اورارتویی جزو زبان های آگلو تیناتیو «التصافی» بود. بنظر تاریخ نگاران زبان اورارتویی از نظر قواعد دستوری و ذخیره لغوی با زبان هوریانی قرابت داشته است. نوشته پژوهشگران این هر دو قوم در هزاره سوم ق.م به دو لهجه یک زبان واحد که بدون تردید با زبان آسیای میانه آن عصر و یا زبان های سومری، ایلامی و هیتی قرابت داشته است تکلم می کرده اند و این دو لهجه به مرور زمان به دو زبان مستقل تبدیل شده اند.

۳۵ سومریان چه کسانی بودند؟

سومریان در نواحی جنوبی عراق کنونی «بین النهرین» قسمت های شمال غرب خلیج فارس از جمله در بابل مستقر گشته و تمدنی پیشرفته پدید آورده بودند. تاریخ باستان سومریان در ۴۵۰۰ سال پیش از میلاد نخستین تمدن درخشان بشری را در نواحی مذکور پدید آورده و شهرهایی چون اور - اوروک - ائریخ - نیپ پور - کیش - لرساکه مراکز مهم تمدن بشری آن روز بوده اند را بوجود آورده اند. امروزه همه محققان تاریخ باستان برآنند که سومریان از آسیای میانه یعنی از موطن اصلی ترکان به بین النهرین مهاجرت کرده اند. علی پاشا صالح، حقوق شناس نامی در اثر خود بنام «تاریخ حقوق» در خصوص اصل و تبار سومریان و قوانین آنها چنین می نویسد:

« نزدیک شش هزار سال پیش در جستجوی زمین های حاصلخیز قومی بنام سومری از راه قفقاز و شمال غربی ایران به نواحی جنوبی بین النهرین آمدند و در سرزمینی واقع در جنوب مرکزی عراق که سومر نامیده شد و بعد به بابل معروف گردید سکنی گزیدند و به خط میخی روی هزاران لوح گلی قوانین و سرگذشت خود را به زبان سومری نوشتند. الواح مزبور در موزه های بزرگ جهان نگهداری می شود. بیش از نود درصد الواح و استوانه ها و آثار دیگر اسنادی است مربوط به امور اداری و

اقتصادی و حقوقی و احکام و محاکم و قباله‌های نکاح و معاملات و وصایا و قبوض ذمه و نام‌های خدایان و امکانه و اشخاص.» (۱۵)

به نظر برخی از علمای زبان‌شناس نیز تأیید می‌کنند که سومریان از آسیای میانه برخاسته‌اند به‌عنوان مثال دکتر پرویز ناتل خانلری در مورد منشأ سومریان و اینکه آنان صاحب قدیمی‌ترین نوشته‌ها و تمدن بوده‌اند چنین می‌نویسند:

«زبان سومری کهن‌ترین زبان نوشته شده نوع بشر است. قومی که سومری خوانده می‌شوند از قدیمی‌ترین زمان در مصب رودهای دجله و فرات یعنی فاصله میان بابل قدیم و خلیج فارس مستقر شده بود. اینان از حیث نژاد به هیچ‌یک از ملت‌های همسایه خود شباهت نداشتند. تمدن و فرهنگ ایشان که کهن‌تر از همه فرهنگ‌های آسیای غربی است شاید در همان مسکن ایشان ایجاد شده و پرورش یافته بود. اما از روی بعضی قرائن این گمان هم می‌رود که نخست از مشرق یا شمال شرقی به آن سرزمین آمده باشند.» (۱۶)

حسن پیرنیا هنگام بحث پیرامون خاستگاه سومریان و ایلامیان پس از اشاره به نظریات گوناگون در این خصوص می‌نویسد:

«اکنون بیشتر به این عقیده‌اند که قبل از آنکه مردمان بنی سام (سامیان) به اینجاها (بین‌النهرین) آمده باشند سومری‌ها سواحل خلیج پارس را اشغال کرده بودند (این نظر کینگ دانشمند سومر شناس است) اما اینکه اکدیها و سومریها از کجا آمده‌اند چون در نزدیکی عشق‌آباد (کورنگ تپه) و استرآباد (کورگان آنو) و دره گز (خراسان) اشیاء سفالین، ظرف سنگی، اسلحه مسین و اشیاء دیگر بدست آمده که شیوه ساخت آن‌ها ایلامی است و روی گلدانی از طلا صورت‌های سومری منقور است، بعضی گمان می‌کنند که بین تمدن ایلامی و تمدن ماوراء دریای خزر (منظور آسیای میانه است) ارتباطی بوده و شاید سومریها از طرف شمال برآس خلیج پارس و جلگه بابل آمده باشند. به‌هر حال از حفاریات آمریکاییان در (نیپ پور) که یکی از شهرهای سومری است و کشف فهرست سلسله‌های زیاد از پادشاهان این قوم علاوه بر آنچه بود محقق شده است که پیش از سه هزار سال قبل از میلاد سومری‌ها گذشته‌های مفصل داشتند، و بابل مرکز تمدن آن‌ها بوده است...» (۱۷)

همین جملات را علی پاشا صالح نیز در «تاریخ حقوق» نقل کرده است. (۱۸)

این نظریه که خاستگاه سومریان آسیای میانه بوده است امروزه مورد تأیید اکثر دانشمندان اروپایی است. مثلاً مؤلفان «تاریخ حقوق» دانشکده هامیلتون به صراحت می‌نویسند که «قدیمی‌ترین ساکنان بابل یعنی سومریان غیر سامی و شاخه‌ای از شاخه‌های قوم مغول بوده‌اند.» (۱۹)

اگر علاقه‌مند به ادامه این بحث در مورد سومریان هستید به کتاب تاریخ دیرین ترکان ایران نوشته‌شده به قلم پرفسور دکتر محمدتقی زهتابی، ترجمه علی احمدیان سرای، ج ۱ مراجعه کنید.

۵۵ سکایی‌ها چه کسانی بودند؟

سکایی‌ها جزو اقوام التصاقی زبان و تورک تبار می‌باشند، برای کنکاش در این نظریه پیش از هر چیز ضروری است که منشأ و معنی کلمه «اسکیت» یا «اشگوز» روشن شود.

نام این قوم در منابع آشوری «آشگوزا» در منابع بابلی «اشگوزا» در منابع عبری «آشگوز» نوشته‌شده است. در منابع آشوری نام سرزمین آنان در دوران حاکمیت ۲۸ ساله اشگوزها «کشور اشگوز» ثبت شده است. این واژه بدلیل عدم وجود صدای «ش» در زبان یونانی و از آنجا که صدای آخر آن یعنی «ز» با تلفظ قدم «ذ» یعنی به صورت «دز = تز» (ت) شنیده می‌شده به شکل «اسکیتا = اسکیت» و بعضاً نیز «اشکید = اشکیت» نوشته شده است. بنابراین کلمات «اشگوز» و «اسکیت» اشکال مختلف تلفظ یک کلمه واحد در زبان‌های گوناگون، بر اساس ساختمان صوتی این زبان‌ها می‌باشند. این اقوام در زبان روسی و برخی السنه اروپایی «اسکیف» خوانده شده‌اند، این کلمه در طول تاریخ به صورت های «شکیدا = شکودا-Skida» و حتی «شکینز-Skinz» و اغلب به صورت «ساک = ساکا = سکا» ثبت شده است. حالا باید جست‌وجو کرد که منشأ و معنی کلمه اشگوز - اشغوز - اسکیت چیست.

در داستان کتاب «دده قورقود» که از مهم‌ترین داستان و منابع تاریخی خلق آذربایجان و جهان تورک است نام طایفه «ایش غوز = ایچ اوغوز» قید شده است. در داستان‌های دده قورقود ضمن اشاره به شعبه‌های اوغوزان نشان داده می‌شود که این طایفه از دیرباز به دو شعبه اصلی تقسیم می‌شده است:

۱- ایش غوز = «ایچ اوغوز» ((ایچ به معنی داخل و درون است)) لازم به توضیح است که امروز نیز آذربایجانی‌ها در زبان محاوره بعضاً صدای «چ» را به «ش» تبدیل می‌کنند. مثل اوچ = اوش، قاچ = قاش

۲- تاش اوغوز «دیش اوغوز» = ائشیک اوغوز = اوغوز خارجی. «تاش = دیش به معنی بیرون و خارج است»

به نوشته‌ی اولجاس سلیمان «محقق شهیر قزاقستانی» اکنون نیز در زبان تورکی قزاقی باشقیردها را «ایسته گی» (ایچ نسیل - نسل داخلی) و ترکان سیبری را «اوسته گی» می‌خوانند. (۲۰)

از دیرباز «اوغوز»‌ها را با اسقاط فونم «او - o»، «غوز» نیز خوانده‌اند. کلمه «اوغوز» در آثار و منابع قدیم عربی و فارسی، منطبق با اورتوگرافی زبان عربی غالباً به صورت «غز» قید شده است. چنانکه بیشتر دیدیم، منابع آشوری نیز این واژه را به صورت «غوز - گوز» قید کرده‌اند. ((همان گونه که در کلمه "اشگوز" ملاحظه می‌شود.)) باید به یاد داشته باشیم که ساختمان صوتی واژگان تورکی به دلیل التصاقی بودن این زبان، بسیار دیر متحول می‌شود. از این رو نیز واژه اوغوز - غوز - غز در طول سه هزار سال اخیر بسی اندک تغییر یافته نام طایفه اوغوز در آثار و کتیبه‌های اورخون - ینی سی نیز ذکر شده است. بدین سان معنی اتنونیم ایشگوز - ایشغور روشن می‌شود. این نام از دو کلمه تورکی «ایچ» و «اوغوز» ترکیب یافته و به هیچ وجه ارتباطی با زبان‌های هند و اروپایی ندارد و در زبان تورکی آذربایجانی به معنی «اوغوز داخلی» می‌باشد.

اگر علاقه‌مند به ادامه این بحث در مورد سکاها هستید به کتاب تاریخ دیرین ترکان ایران نوشته شده به قلم پرفسور دکتر محمدتقی زهنابی، ترجمه علی احمدیان سرای، ج مراجعه کنید.

این توضیحات اولیه در مورد بعضی از کلماتی بود که داخل بحث مان به آن‌ها پرداختم است و برای اینکه این موارد در ذهن شما مبهم نباشد توضیحات اولیه‌ای از آن‌ها ارائه دادم تا کمی با آن موارد آشنا بشید و این توضیحات رو با تعریف‌های تحمیل شده افکار پان فارسیسم که در زمان تحصیل کمی با آن‌ها آشنا شده بودید مقایسه کنید. و اگر علامه مند به کسب اطلاعات بیشتری شدید به آدرس‌هایی که در آخر هر متن برای شما به اشتراک گذاشتم مراجعه کنید. حالا به اصل موضوع بپردازیم.

داشتیم در مورد اقوامی سخن می‌گفتم که سال‌ها قبل از ظهور هخامنشیان در ایران باستان حضور داشتند و مملو از فرهنگ و تاریخ غنی بودند.

یافته‌های مارلیک که تقریباً تنها جست‌وجوی جدی در تمدن ایران کهن پیش از هخامنشیان است، که گزارش مطمئنی از آن به دست داریم، همراه یافته‌های اتفاقی در حسنلو، سیلک، سیستان، و غیره نشان می‌دهد که در هر مرکز شناخته‌شده ایران کهن که کلنگی بزنییم با درخشندگی خیره‌کننده‌ای از تمدن باستانی اقوام مختلف ساکن این سرزمین پیش از ظهور هخامنشیان روبه‌رو خواهیم شد.

واجب است که این توضیح رو در ادامه اضافه کنم که باستان‌شناسی جهانی به دلایلی که در قسمت‌های بعدی می‌گویم مصرانه می‌کوشد که تمدن ایران کهن پیش از هخامنشی همچنان در لایه‌های خاک باقی بماند و در حد داستان‌های شاهنامه متوقف باشد. یافته‌های خیره‌کننده در گوشه‌های مختلف این سرزمین هرگز موجب گستردگی جست‌وجو نشده، بلکه به‌عکس این یافته‌ها خود دلیلی بر توقف هر چه سریع‌تر این کاوش‌ها بوده است. سرمایه و دانش انحصاری باستان‌شناسی جهان با جست‌وجوی پی‌گیر و منظم در همدان و پاسارگاد و تخت جمشید و شوش می‌کوشند که آغاز تمدن ایران را به آغاز امپراتوری هخامنشیان منتقل کند.

استاد بزرگ ناصر پور پیرار تاریخ‌نگار ایرانی در رابطه با یافته‌های تپه‌های مارلیک می‌فرمایند: «گریز نه‌چندان رسمی و مجاز گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران به بخش کوچکی از تپه‌های مارلیک، که علی‌رغم یافته‌های حیرت‌انگیز آن، به‌سرعت مسدود و تعطیل شد» این توضیحات به‌خوبی آشکار می‌کند که در مخفی داشتن تمدن ایران کهن یک سیاست مشخص دخیل است که در این جا می‌کوشم برای شما در این مقاله از آن پرده بردارم تا پاسخ اولیه از این سؤال که «چرا جامعه مدنی ترکان خراسان از مقوله حق‌خواهی و پیشرفت بازماندن.» را بدست بیاوریم.

شاید تا اینجا با خود بگویید این همه توضیحات چه ربطی به‌عنوان مقاله داشته است، باید در جواب بگویم مسائل مربوط به جامعه مدنی ترکان ایران مشترک می‌باشد برخلاف این دیدگاه تحمیل‌شده و ناقص شونیسیم ایرانی، این جو ایجادشده که آذربایجان و تورکمن‌ها و ترکان خراسان و قشقای‌ها از لحاظ فرهنگ و تاریخ هیچ ربطی به یکدیگر ندارند. ولی در مقابل واجب است درباره‌ی خانواده بزرگ تورک‌های ایران مطالعه‌ای انجام دهید و در آخر مقایسه کنید.

در ادامه بحث مان به یافته‌های مارلیک اشاره می‌کنم و به توضیحات آقای عزت‌الله نگهبان در صفحه ۱۱ و ۱۸ کتاب «ظروف فلزی مارلیک» می‌پردازم که خود بیان کرده است:

«انتخاب منطقه‌ی رحمت‌آباد در رودبار و دامنه شمالی و ارتفاعات رشته جبال البرز در این ناحیه برای بررسی شامل دو دلیل بود. اول این که در این منطقه از کشور ما حفاری‌های علمی انجام نگرفته و از نظر تحقیقاتی ((تلاشی)) که بتواند تاریخ گذشته این سرزمین را روشن نماید، انجام نگرفته بود. دوم اینکه حفاری‌های غیرقانونی به‌منظور دستیابی به آثار ارزنده‌ی باستانی در این قسمت رواج فراوان داشت... حفاری ما در این قبرستان اولین حفاری سیستماتیک و علمی بود که رأساً به‌وسیله‌ی اداره کل باستان‌شناسی و گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران پس از سال‌ها که این منطقه در معرض حفاری قاچاق و ایلغار قرار گرفته بود، انجام می‌گردید و اطلاعاتی مستند درباره‌ی اقوام باستانی مسکون در این منطقه در اختیار دانشمندان قرار می‌داد.»

لیست بلند این تمدن‌هایی که در متن‌های قبل ذکر کردم به مراکزی اشاره دارد که با کاوشی بسیار اندک گواه روشنی برای اثبات تمدن تابناک ساکنین بومی ایران کهن فراهم می‌کند. مانند سنگ‌نگاره‌ی تازه کشف‌شده در بام و صفی‌آباد توسط دکتر علی اصغر طاهری صفی‌آبادی در شمال خراسان، تامغا‌هایی که بر روی آن سنگ‌نگاره حک شده که توسط کاوشگران قدمت این اثر تاریخی به ۲ الی ۵ هزار سال قبل از میلاد تخمین زده شده ولی امروزه با تلاش فعالان تورک خراسان هنوز خبری از اقدام میراث فرهنگی نسبت به حفظ این اثر مهم نیست که در واقع معلوم نیست سرنوشت این سنگ‌نگاره مهم که نشان‌دهنده‌ی حضور تورک‌ها به‌عنوان ساکنان اصلی این سرزمین بزرگ است به کجا می‌رسد. در عکس شماره (۱) می‌توانید این سنگ‌نگاره را مشاهده کنید.



شماره (۱-۱)



شماره (۱-۲)



شماره (۱-۳)



شماره (۱-۴)

{از این فرصت استفاده کردم و عکس‌های این سنگ‌نگاره مهم را در اینجا به اشتراک گذاشتم تا در کنار بی‌توجهی فعلی میراث فرهنگی و آسیب‌های احتمالی به این سنگ‌نگاره حداقل این عکس‌ها برای نسل‌های بعدی باقی بماند تا از حقیقت آگاه شوند.}

در کنار سنگ‌نگاره تازه کشف‌شده بام و صفی‌آباد به‌علاوه آنچه را در حسنلو، دین‌خواه تپه، تخت سلیمان، گوی تپه، زیویه، مارلیک، کلورز، دیلمان، حلیمه جان، قلعه چاق، رستم قلعه، دماوند، قیطریه، چشمه علی، خوروی تپه، کلاردشت، خرگوش تپه، تورنگ تپه، شاه تپه، تپه حصار، نیشابور، سیلک، تپه گیان، گودین تپه، نوشی جان تپه، تپه سراب، دم سرخ، باباجان تپه، تپه گوران، ورکبود،

تپه موسیان، چغازنبیل، هفت تپه، تپه ی شوش، تل باکون، تپه های میرولی و... که همگی آثاری از ماقبل هخامنشیان ارائه می دهد، به خوبی آشکار می کند که بیش از حضور مهاجرین شمالی، که پس از قلع و قمع تمدن بین النهرین و ایران کهن به هخامنشیان معروف شدند، در گردها گرد و مرکز جغرافیای ایران قدیم، بیش از ۱۵ تجمع و تمدن بزرگ وجود داشته است.

مانند مادها که در متن های قبل کاملاً توضیح دادم در رابطه با بحث جدید باید بگویم وسعت امپراتوری مادها، که اقوام و عادات و سنن بسیار متنوعی را در محدوده ای وسیع از جنوب رود ارس تا همدان و ری و ناحیه ی شمالی دشت کویر می پوشانده است و به قول دیاکونف لاقلاً اقوام اصلی کوتی/گوتیان، لولوبئی، هوریانی و کاسی را بیش از سه هزاره پیش، در اتحادیه ماد به طور مسالمت آمیز گرد هم آورده بود.

☪ کوتی/گوتیان

در ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد هم زمان با لولوبیان، در نواحی شمال و شرق آنان اقوام گوتی می زیستند، در منابع هزاره های دوم و سوم پیش از میلاد نام کوتی = گوتی به اقوامی اطلاق می شود که در نواحی شمال، شرق و تا حدودی شمال غرب لولوبیان یعنی بخش مهمی از آذربایجان و ناحیه شرقی کردستان ایران می زیستند. هم زمان با فتح بین النهرین و اراضی میان زاگرس و توروس و دیگر نواحی توسط نارام سوئن شاه اکد در قرن ۲۳ پیش از میلاد، گوتیان نیز در عرصه تاریخ ظاهر می شوند.

پرفسور دکتر محمد تقی زهتابی در کتاب تاریخ دیرین ترکان ایران درباره گوتیان نوشته اند: زبان گوتیان از نظر ساختمان صوتی پیچیده بوده است به لحاظ همین پیچیدگی برخی محققان زبان گوتی را دارای شباهت و خویشاوندی با زبان های باستانی هوریانی و آلبانی (آذربایجان شمالی) می دانند. یامپولسکی بر این است که گوتیان در منابع متأخر «اوتی، اودی، اوتین، اودین» نامیده شده اند. اگر این نظر درست باشد که امری بسیار محتمل است، قرابت گوتیان و آلبانیان امری قطعی است، زیرا در میان طوایف آلبانی، طوایف «اوتی» نیز وجود داشتند. نام شاهان گوتی که در بابل سلطنت کرده اند و ترکیب این اسامی شایان توجه است. روشن است که ۱۲-۱۰ نام نخست واژه های گوتی و نام خای بعدی متأثر از زبان اکدی و یا نام هایی اکدی اند. وجود صدای «ای» در اول چند نام و ختم چندین نام دیگر به صداهای اوش US، آش AS، ائش ES در اسامی مزبور جالب توجه است. کلمه «ایمتا» گر چه به

دلیل فاصله زمانی و مکانی و از نظر صوتی، تا اندازه‌ای تغییر یافته، لیکن این نام همان نام مته = مئته، خاقان نامی هون‌های دوران متأخرتر است. در میان اسامی شاهان گوتی بخصوص کلماتی که به صدای «ش = Š» ختم می‌شوند بسیار جالب توجه‌اند. چراکه ختم اسامی چون «یاغیش، گولوش، آلیش، وئیش و...» ظروف فعلی، صفات فعلی و مفعولی چون «گلمیش، قچمیش، آلمیش، وئرمیش و...» به «یش» یکی از ویژگی‌های صرفی بسیار رایج در زبان‌های تورکی معاصر از جمله تورکی آذربایجانی است. «برای دستیابی به اطلاعات بیشتر به تاریخ دیرین ترکان ایران نوشته‌شده به قلم پرفسور دکتر محمدتقی زهتابی، ترجمه علی احمدیان سرای، ج ۱ مراجعه کنید.»

☪ لولوبیان

در منابع باستان از اوایل هزاره سوم ق.م به نام لولوبیان بر می‌خوریم. مثلاً ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد فردی از اقوام سامی بنام «مانیشتو» پاتئسی حاکم شهر خویش شده و با بدست گرفتن کامل قدرت سلسله سامی کیش را بوجود آورد و در قلمرو خویش زبان سامی را به‌عنوان زبان رسمی جایگزین زبان سومری می‌نماید. شاهان این سلسله به کرات علیه ایلامیان و لولوبیان لشکرکشی کرده‌اند. «برای دستیابی به اطلاعات بیشتر به تاریخ دیرین ترکان ایران نوشته‌شده به قلم پرفسور دکتر محمدتقی زهتابی، ترجمه علی احمدیان سرای، ج ۱ مراجعه کنید.»

☪ هوریانی

هوریان از قدیمی‌ترین ساکنان شناخته‌شده آذربایجان در هزاره‌های سوم و دوم پیش از میلاد در نواحی غرب و جنوب غربی دریاچه ارومیه و اراضی میان دریاچه‌های وان و ارومیه، یعنی همان سرزمین «ارتنه»، «ناییری» و نواحی غربی‌تر از آن دولتی تأسیس کرده و تکنولوژی پیشرفته‌ای داشتند.

در خصوص زبان هوریان باید گفت که آنان اقوامی التصاقی زبان بوده‌اند. ژ.ق ماسکن دانشمند تاریخ‌نگار درباره زبان و منشأ نژادی هوریان چنین می‌نویسد:

«در زمان زمیری لیم (۱۸۰۰ ق.م) در شمال غربی بین‌النهرین فرمانروایان سوریه و حلب با حکومت بابل مناسبات دوستانه داشتند. فقط در شرق فرات مهاجرین جدیدی بنام هوریان نفوذ و گسترش یافتند.»

آنان از مناطق کوهستانی که امروزه آذربایجان نامیده می‌شود بدانجا آمده بودند. اقوامی (هوریان) که نه سامی بودند و نه هندواروپایی» (۲۱)

هوریان از اقوام آسیایی بودند و زبانشان جزو گروه زبان‌های التصاقی بود و با زبان گوتیان و لولوبیان و نیز اورارتوئیان شباهت و خویشاوندی داشت. دیاکونوف درباره زبان هوریان می‌نویسد:

«زبان هوریان با اورارتویی خویشاوندی نزدیک داشت.» (۲۲)

قواعد صرفی زبان هوریانی که تاکنون شناخته شده با قواعد صرفی زبان‌های معاصر تورکی همسانی دارد. این قواعد عبارت‌اند از پسوند حالت انفکاک یا مفعول عنه «دان» و پسوند حالت تخصیص یا مفعول فیه «دا» این پسوندها در زبان هوریانی و تورکی آذربایجانی همانند می‌باشند. لیکن پساوند مزبور در زبان تورکی آذربایجانی به‌مرور زمان و تبعیت از قانون هماهنگی اصوات به دو شکل، با حروف صدادار خشن یا خلفی و نازک «دا-ده-دان-دن» تبدیل شده است. طبیعی است که با وسیع‌تر شدن آگاهی‌ها درباره زبان هوریان دامنه این مقایسات نیز گسترده‌تر خواهد شد.

دولت‌های این واحدهای ملی « کوتی /گوتیان، لولوبئی، هوریانی و کاسی» پیش از هخامنشیان، چنانکه یافته‌ها نشان می‌دهد، پیرو شکوه و جلال افراطی نبوده‌اند، خلاف امپراتوری هخامنشی ساختار مرکزیت نظامی نداشته‌اند. تاریخ و نشانه‌ها از ستیزهای درازمدت و سراسر بین آن‌ها، پیش از هخامنشیان نشانی نمی‌آورد و بیش‌تر منازعات باستانی در ایران کهن در محدوده و میدان برخورد تمدن‌های حاشیه غربی ایران با تمدن‌های آشور و سومر و بابل و در حوزه بین‌النهرین بوده است.

به این ترتیب در آغاز هزاره اول پیش از میلاد، ترکیب قومی و ملی مردم ایران، که هنوز نیز برقرار است، ۲۵۰۰ سال پس از استقرارهای نخستین و لااقل ۵۰۰ سال پیش از ظهور هخامنشیان کامل می‌شود که از دیرنگام ترکیب صلح و همزیستی بوده است. بدین ترتیب حضور قومی، که بعدها هخامنشیان خوانده شدند، در نجد ایران، نه مهاجرتی قومی ناشناس به سرزمین نامسکون و غیر متمدن؛ بلکه به سلسله ملت‌هایی بوده است که با تمدن‌های ۶۰۰۰ ساله‌ی بین‌النهرین در تضاد، تقابل و تعامل بوده با آن‌ها پهلومی‌زده‌اند و دست آوردهای فرهنگی آنان، از جمله آنچه در مارلیک، سیلک، لرستان، شوش بدست آمده از رابطه و پیشرفت اجتماعی، اقتصادی قوی، پویا و توسعه یافته حکایت دارد.

متأسفانه با نقشه‌ی از پیش تعیین شده توسط استعمارگران بزرگ جهان، امروزه از طریق تاریخ و تمدن جعلی ضربه‌های بزرگی خورده‌ایم، با رواج یافتن اطلاعات غلط و جهت‌دار در کشور دوره‌ای ملت غیر فارس ایران در موج آسیمیلیاسیون شناور بود و می‌توان موج‌های قوی را در خراسان و بین جامعه‌ی تورک در آن منطقه دید و یا حتی تا به امروز می‌توان به خاطر ساختن تاریخ جدید و مبدأ قرار دادن سلسله‌ی هخامنشیان و فرمانروایی رویایی کوروش شاهد سونامی افراطی گری ملت ایران باشیم که چگونه بازیچه دست استعمارگران قرار گرفتند و با ضعف‌های ایجاد شده در آن‌ها زندگی پست و افراطی گرایانه که با خود ذلت و خاری را در بر داشت پذیرفتن و هر لحظه گوش به فرمان اربابان خویش شدند، گویا آزادی‌خواهی در وجود آنان مرده است و فقط حرف زدن درباره‌ی حق‌خواهی و آزادی، جلوه آنان را روشن‌فکرانه و جایگاهشان رو در جامعه بالا می‌برد.

کما اینکه راه‌حل اولیه این وضعیت آشفته‌ی ملت ایران **بیداری هویتی** می‌باشد که کمی درباره‌ی چیزهایی که در این یک قرن نسل به نسل به همه ما تحمیل شده و به اشتباه آن‌ها را به‌عنوان فرهنگ و تاریخ قبول کرده‌ایم فکر کنیم و تمام جوانب را بسنجیم و ببینیم واقعیت چه می‌گوید چراکه تمام چیزهایی که امروزه در برگرفته‌ایم نقل‌قولی از شخصی بوده و یا در فضای مجازی و یا شبکه‌های ماهواره‌ای که از طرف استعمارگران بروز می‌شوند، بدون اینکه برای حرف‌هایی که در همه‌جا به ما می‌رسد کمی فکر کنیم و به دنبال مدرک موثق باشیم.

همین‌طور که از اول مقاله اشاره کردم استعمارگران با طرح نقشه‌ی ای در طول یک قرن وضعیتی را پدید آوردند که سطح سواد و درک ملت ایران عقب‌گرد شدیدی داشته باشد تا بتوانند با پیش کشیدن تاریخ جعلی خود به‌نوعی بر زندگی ملت ایران سوار شوند، به همین خاطر در بخش تاریخ‌سازی حرف اصلی این‌طور بین جامعه جاافتاده که کوروش پدر ایران است و هخامنشیان تک‌دانه حکومتی است که تمام جهانیان آرزوی داشتن همچین حکومتی را دارند و از ترکان و اعراب که ساکنان اولیه این سرزمین هستند چهره‌ی وحشی و بی‌تمدن ساخته‌اند و در این راه از سطح پایین سواد تاریخی و هویتی ایجاد شده استفاده کردن و پایه‌های افراطی‌گری را در کشور بنا نهادن، سپس به مقابله با موجودیت قومیت‌ها و ملیت‌های غیر فارس روی آوردن؛ در این عملیات از تحقیر کردن ملت غیر فارس، ایجاد تبعیض در مناطقی که ملیت‌های غیر فارس در آنجا ساکن هستند و... استفاده کردند. ولی اگر بخواهیم در رابطه با بحث تاریخی در مورد ایران و کوروش و آریایی به حقیقت کتمان شده پی ببریم بهتره این موضوع را از تمام جهت بررسی کنیم.

برای مثال متن سنگ‌نگاره‌ی داریوش نه فقط سند بی‌خدشه‌ی تسلط نظامی یک نیروی غیر ملی و غیربومی بر سرزمین و اقوام متعدد در ایران و بین‌النهرین است بلکه می‌توانیم به‌عنوان نخستین سنگ بنای انحراف در تاریخ طبیعی، ملی و منطقه‌ای جهان باستان به آن اشاره کنیم.

گواه است که سطرهای ۲۰ تا ۲۲ ستون اول سنگ نبشته‌ی داریوش در بیستون: «داریوش شاه می‌گوید: در این کشورها هر کس که به من وفادار بود، او را نواختم و هر کس که به من خیانت کرد او را سخت کیفر دادم.» به‌طور حیرت‌آوری الگوی موردپسند و رهنمود عمل تمامی حکام بعدی سراسر شرق میانه بوده و رابطه‌ی ملی را تا هم امروز، نه بر اساس همکاری و هم‌اندیشی، بلکه برابر الگوی داریوش، به رابطه‌ای میان حاکم و محکوم بدل کرده؛ پیوسته چنین بوده است که گویی حکام و سلاطین ایرانی سرزمین خود را فتح کرده‌اند و مردم اسیران و مغلوبان آنان‌اند. داریوش بر آن سنگ نبشته، شرح تلاش‌های مکرر ملت‌های مغلوب را برای رهایی از دودمان او و بازگشت به استقلال خویش، به تفصیل می‌آورد. متن کتیبه‌ی بیستون بدون نیاز به تفسیری می‌گوید در نخستین فرصت تاریخی، یعنی بلافاصله پس از مرگ کوروش و در زمانی که کمبوجیه در مصر بوده است، مردم ایران و سراسر شرق میانه‌ی باستان، علیه تسلط هخامنشیان شوریده‌اند و آن‌طور که داریوش می‌نویسد: «مردم نافرمان شدند، هم در پارس، هم در ماد و هم در سایر کشورها»، ابتدا عیلامی‌ها شورش می‌کنند، بعد بابلیان نافرمان می‌شوند، بار دیگر پارس، خوزستان، ماد، آشور، پارت، مرو، تگوش و سکاگرد علیه هخامنشیان می‌جنگند، دوباره عیلامیان مقاومت می‌کنند، سپس نوبت به مادها می‌رسد، بعد دو بار دیگر مادها دست به مقاومت می‌زنند، آنگاه نوبت به سگارتی‌ها می‌رسد، بعد پارتی‌ها برمی‌خیزند شورش‌ها در سراسر افزایش می‌یابد و مستحکم‌تر می‌شود و بدین ترتیب است که سراسر ملت‌های مغلوب، بارها برای بازگشت استقلال خود می‌جنگند و پاسخ داریوش به تمامی آنان چنین است:

«من هم بینی و هم گوش و هم زبان او ((فرورتی سردار استقلال طلب ماد)) را بریدم و یک چشم او را هم کندم. ((به همین حال)) او را به در کاخ بستم تا همه او را ببینند، سپس او را در هگمتانه به دار زدم و تمام یاران برجسته‌ی او را در درون دژ حلق‌آویز کردم.» (۲۳)

از این راه است که لیست داریوش در کتیبه‌ی بیستون، در فهرست تصویری سنگ‌نگاره‌ی بارعام تخت جمشید باز هم کامل‌تر می‌شود و مادی‌ها، عیلامی‌ها، هراتی‌ها، مصری‌ها، بلخی‌ها، سگرتی‌ها، ارمنی‌ها، بابلی‌ها، سوری‌ها، سکاها، گنداری‌ها، ستگیدی‌ها، سغدی‌ها، خوارزمی‌ها، لیدیایی‌ها،

کاپادوکیه ای ها، ایونی ها، هندی ها، عرب ها، کاری ها، لیدیایی ها و به معنی درست تر تمامی ملت های ساکن ایران کهن و تمدن های همسایه را در بر می گیرد، که مغلوب خشونت بی وقفه مهاجرین شمالی شده اند. سرعت تسلیم ملل مغلوب، نشانه درخشانی است بر فقدان ساخت نظامی و وجود روحیه ای آرام همزیستی در میان ملت های ایران کهن، که حتی در شرایط دفاع کامل نمی زیسته اند. تحلیل بی تعصب سنگ نگاره بیستون، از تسلیم سراسر اقوام بومی ایران به قومی مهاجم سخن می گوید.

در مبحث تاریخ نگاری در یک قرن اخیر عادت به روخوانی اسناد و کتیبه های ایرانی، بی آنکه به مطالعه انتقادی و آکادمیک به آنان روی آوریم، موجب شده است که متن تمامی این یادمان ها به باورهای مقدس ما بدل شود. اگر کارشناسان و محققین و تاریخ دانان ایران، آن قدر به کنکاش علمی بها می دادند که خود را اسیر بزرگ انگارهای ملی نکنند، آنگاه معلوم می شد که اصولاً کوشش ایرانیان از اوایل قرن سوم هجری برای اختراع کتب پهلوی و فرهنگ و حتی مذهب درخشان پیش از اسلام، که از واکنش های ملی در برابر تسلط اعراب پس از یأس ایرانیان از آنان است، به چه دلیل و قصدی انجام می شده است.

اینک بر تمام خردمندانی که تعصب قومی و ملی را بر تحقیق جدی برتر نمی دانند، آشکار است که ایرانیان، پس از حضور هخامنشیان تا قرون اولیه هجری به علت تسلط نظامی اقوام بیگانه و فقدان فضای مناسب برای ارائه اندیشه، به عرصه ی تألیف و عرضه حکمت و خرد بومی و ملی وارد نشده اند، هیچ زمانی از این دوران دراز، ردی از همکاری اقوام کهن ایران با حکومت مرکزی دیده نمی شود و متجاوزین غیر ایرانی تا آخرین نفس و تا پایان ساسانیان، جز تضعیف و تخریب توانایی های اقوام دیرین ایران کهن نقشی ایفا نکرده اند و آنچه را که آنان به جهان از ایران و ایرانی نشان داده اند، تنها نیزه ی پارسی بوده، که متأسفانه بسیاری نیز دور رفته است.

اگر می خواهید از توانایی های دوره ی پیش از ظهور هخامنشیان به همراه خبردار شدن از حال و احوال خود هخامنشیان بعد از ورودشان به این سرزمین اطلاعاتی کسب کنید بهتر است سری به شاهنامه فردوسی بزنید. بخش های نخست شاهنامه فردوسی مربوط به شاهان سلسله پیشدادی - که از سلسله های افسانه ای پارسیان است می باشد. این سلسله افسانه ای مربوط به دوران نخستین ورود پارسیان به فلات ایران است. دانسته است که پارسیان به تقریب دو قرن پس از ورود به فلات ایران در

قرن نهم ق.م((از ساکنان محلی منطقه)) خط و کتابت آموخته و نخست به زبان ایلامی و سپس در دوران امپراتوری ماد به زبان خود کتیبه نقر کرده‌اند.

طوایف پارسی چند قرن پس از ورود به فلات ایران بر مادها که مدت‌ها پیش از آنان، تمدنی متعالی در این منطقه برآورده بودند غلبه کرده و دستاوردهای فرهنگی آن‌ها را تصاحب نمودند، لیکن به‌مرور زمان پرده از حقایق گشوده شد.

در افسانه‌های مزبور شاهان پارسی در عهد پیشدادیان خواندن و نوشتن می‌آموزند. بنابراین دوران برآمدن سلسله پیشدادیان، سده نهم تا هفتم ق.م بوده است. حال ببینیم که نخستین شاهان پیشدادی در شاهنامه چگونه ترسیم شده‌اند؟ کیومرث نخستین شاه پیشدادی در کوه مسکن می‌گزیند و پوست پلنگ می‌پوشد:

کیومرث شد برجهان کدخدا نخستین بکوه اندرون ساخت جای
سر بخت و تختش برآمد بکوه پلنگینه پوشید خود با گروه
از او اندر آمد همی پرورش که پوشیدنی نو بود و نو خورش

«کیومرث برای خود و قومش در کوه مأمونی می‌سازد و همه پوست پلنگ می‌پوشند چراکه هنوز تربیت نیافته‌اند یعنی هنوز نمی‌دانند که خوراک و پوشاک رسمی چیست.» (۲۴)

به گیتی نبودش کسی دشمننا مگر بدکنش ریمن آهرمنا
یکی بچه بودش چو گرگ سترگ دلاور شده با سپاه بزرگ
سپه کرد و نزدیک او راه جست همی تخت و دیهیم کی شاه جست

کیومرث در جهان دشمنی نداشت، مگر اهریمن بدذات و حيله‌گر، این اهریمن دیو بچه‌ای داشت. «کیومرث جز این اهریمن بدذات و حيله‌گر دشمنی نداشت. این اهریمن بچه‌ای داشت چون گرگ سترگ که سلحشور و دلاور بود و سپاهی بزرگ داشت. او لشکری آراست و درصدد بدست آوردن تاج و تخت کیومرث برآمد.» (۲۵)

کیومرث با مشاهده اوضاع به فکر چاره می‌افتد، موضوع به گوش سیامک پسر کیومرث می‌رسد و سیامک برای نبرد با دیو مهیا می‌گردد. لیکن در اینجا اوضاع غیرطبیعی و عجیبی وجود دارد، چراکه

دیو وحشی همه چیز لازم برای دولت و حکومت اعم از لشکر منتظم، سلاح، لباس رزم و... را دارد ولی کیومرث شاه هیچ یک از اینها را ندارد. سیامک بدن خود را با پوست پلنگ می پوشاند و با تن برهنه با دیو می جنگد.

پوشید تن را به چرم پلنگ که جوشن نبود و نه آیین جنگ
پذیره شدش دیو را جنگ جوی سپه را چو روی اندر آمد به روی
سیامک بیامد برهنه تن بر آویخت باپور آهرمنا

« سیامک بدن خود را با پوست پلنگ پوشاند، زیرا جوشن برای رزم نداشت. او اصول و قواعد جنگ را نمی دانست. سیامک چون با سپاه دشمن روبرو شد برهنه به میدان آمد و با پسر اهریمن در آویخت.» (۲۶)

اوضاع بسیار عجیب و متناقض ترسیم می شود. شاه و پسرش، نه لباس، نه سلاح و نه جوشن (لباس رزم) دارند، لیکن دیو وحشی همه اینها را دارد است. این چگونه شاهی است و آن چگونه دیوی؟ اگر بازهم در شاهنامه چرخ بزنید از این مبحث های پر از تناقض و به علاوه مطالب نژادپرستانه زیاد به چشمتان می خورد، مطالبی که هیچ وقت به آنها اشاره نمی شود و توسط شوونیسیم ایرانی مخفی مانده است؛ برای اندکی به شش مورد آن اشاره می کنم:

به دژخیم فرمود تا گردنش زند، پس به آتش بسوزد تنش
هر آنکس کجا یافتی از عرب! نماندی که با کس گشادی دو لب
زدودست اودور کردی دوکتف! جهان ما ند از کار او در شگفت!
عربی، "ذوالاکتاف" کردش لقب! چو او مَهره بگشاد، کتفِ عرب

(۲۷)

«توهین به اعراب»



که کس را ز ترکان نباشد خرد

(۲۸)

«تورک ستیزی در شاهنامه فردوسی»



زارجاسب آن ترک پلید سترگ!
کجا پیکرش؟ پیکر پیر گرگ

(۲۹)

«تورک ستیزی در شاهنامه فردوسی»



به صد ترک بیچاره و بد نژاد!
که نام پدرشان ندارید یاد!

(۳۰)

«تورک ستیزی در شاهنامه فردوسی»



زنان را نباشد به جز یک هنر
نشینند و زایند شیران نر
به اختر کسی دان که دخترش نیست
چو دختر بود روشن اخترش نیست

(۳۱)

«زن ستیزی در شاهنامه فردوسی»



بکاری مکن نیز فرمان زن
که هرگز نبینی زنی رای زن

(۳۲)

«زن ستیزی در شاهنامه فردوسی»

اگر به دنبال کشف حقایق هستید با نگاه غیر متعصب و بی‌غرض مطالعه کنید و در پی حفظ هویت گم‌شده‌ی خود باشید، هیچ‌گاه از یک کتاب، یک نویسنده، یک پژوهشگر برای خود یک منبع موثق نسازید علاوه بر اینکه مطالب موردقبول خود را که برای خود شما خوشایند است را بارها مطالعه می‌کنید برای گفته‌های طرف مقابل خود وقت بزارید حرف‌های او را گوش دهید، کتاب‌های او را بخوانید و از منابع قابل‌قبول او هم باخبر بشید و آن منابع را بررسی کنید. در مرحله‌ی بعد مقایسه کردن را بکار بگیریم، آن موقع است که دیدگاه بهتری نسبت به موضوع اصلی خواهیم داشت.

مانند همین بحثی که تا اینجا پیش گرفته‌ایم که در دوران دراز ۱۲۰۰ ساله تسلط قبایل ناشناس، غیربومی و غیر ایرانی بر سرزمین و مردم ایران را باید دوران فترت تمدن ایران دانست. دورانی که ایران از هر بابت دچار افول می‌شود و در زیرساخت فرهنگ بشری غایب است. بر مبنای آنچه تاریخ ایران نگاران می‌کوشند مدلل کنن و به دلیل فقدان ادله مطلوب و کافی پذیرفتی نیست، قومی که بعدها به‌وسیله‌ی اقوام ساکن ایران و بین‌النهرین به پارسه ملقب شده‌اند، در ابتدای هزاره اول پیش از میلاد و قریب ۴۰۰ سال پیش از اعلام حضور رسمی خود در تاریخ به‌عنوان امپراتوران بزرگ شرق، با مزدوری و شمشیرزنی برای قوم بزرگ، متمدن و کهن اورارتو در حاشیه‌ی شرقی دریاچه‌ی ارومیه اجازه اسکان می‌یابد.

اصولاً درباره‌ی هخامنشیان هیچ سند ملی کهن وجود ندارد و مورخین دیرینه‌ی خودی در معرفی آن‌ها خاموش‌اند. برای مثال دوباره سری به فردوسی و شاهنامه‌اش بزنیم که حتی در این مجموعه منظوم اش به‌صورت تاریخ پیوسته گردآورده است، کم‌ترین آگاهی از ظهور و سقوط هخامنشیان ندارد. تاریخ‌نگاری موجود درباره هخامنشیان عمر کوتاه صدساله دارد و بازخوانی کتیبه‌ی بیستون به ۱۵۰ سال پیش باز می‌گردد، درست در دوره‌ای که شوونیسیم ایرانی ظهور کرد. دو سند اصلی غیر ملی نیز که بدون شناسایی تیره‌ای به نام هخامنشیان به دوران کوروش و داریوش، تا زمان اردشیر اشاره دارد، تورات و تاریخ هرودوت است. که توسط بعضی از تاریخ‌نگاران تواریخ هرودوت به‌عنوان یک سند رد می‌شود و به بررسی اشارات تورات می‌پردازند. البته این را هم در نظر بگیریم که در بررسی تاریخ هرودوت به مطالب متناقضی برمی‌خوریم.

بامطالعه‌ی غیر متعصبانه و بی‌غرض خود اطلاعات معاصر در این باره را جعل و جمع‌آوری خاورشناسان مغرض می‌دانیم و به سؤال اصلی درباره‌ی هخامنشیان می‌رسیم که: چگونه ممکن است از میان قوم و قبیله‌ای ناشناخته، که هیچ پیوندی اقلیمی، نشانه مادی و ذخیره عقلی و فرهنگی برای آنان نمی‌شناسیم، ناگهان سرکرده‌ای به نام کوروش، ظهور کند و در زمانی بس کوتاه، از هیچ به بنیان‌گذاری یک امپراتوری مسلط در شرق میانه بدل شود که پیش از او سرشار از ثروت و قدرت و حیات دیرین امپراتوری‌های کهن بوده است؟

در رابطه با هخامنشیان و اصل موجودیت شان باید اشاره‌ای به گفته‌ی پی بریان کرد: «دو کتیبه بانام‌های اریارمنس ((اریارمن)) و ارسامس ((ارشام)) در دست داریم که داریوش آن‌ها را به ترتیب جد و جد بزرگ خود معرفی می‌کند.... لیکن این‌ها مدارک چندان مطمئنی نیستند. در واقع از یک‌سو درباره‌ی اصالت آن‌ها شک و تردیده‌ای جدی وجود دارد و از سوی دیگر، گفته‌های داریوش، خود نیز سخت مشکوک به نظر می‌رسد.» (۳۳)

در عین حال معلوم نیست که کتیبه‌های اریارمن و ارشام یعنی پدر بزرگ و جد داریوش که خود را در کتیبه‌ها «شاه پارس» معرفی کرده‌اند به چه دلیل باید در همدان یافت شوند؟ آقای گیرشمن نویسنده کتاب ایران از آغاز تا اسلام در توضیحات خودش در این رابطه توضیح نمی‌دهد که چرا کوروش لوحه‌ی دو مدعی سلطنت پارس را که به دلیل گل نبشته‌ی بابل اصولاً مورد تأیید او نبوده‌اند و نامی از آن‌ها در شجره‌نامه‌ی کوروش در بابل نیست، آیا او با خود به‌عنوان «اسناد سلطنتی» به همدان برده است؟؟ اگر چنین اسنادی از نظر کوروش معتبر بوده است لاقلاً در شجره‌نامه‌اش به این دو شاه بزرگ خانواده‌ی خویش اشاره می‌کرد. در عین حال تورات هم تصریحی به حمل اسناد سلطنتی، چنان‌که گیرشمن مدعی است، به همدان نداد. گیرشمن نمی‌نویسد که به کدام بخش تورات رجوع کرده است.

باز هم با این فرض که همدان مرکز اسناد سلطنتی باشد، چرا همراه این دو لوحه‌ی زرین، اسناد دیگری از این بایگانی بزرگ یافت نشده است؟ یا اصلاً بپذیریم که این لوح‌ها را کوروش از پارس به همدان برده است، چرا داریوش اسناد متعلق به اجدادش را که در کتیبه بیستون از آن‌ها با عنوان شاه نام می‌برد، به مرکز استیلای خود در تخت جمشید بازنگردانده است؟

داریوش در ۵۲۲ ق.م در حوالی ۳۰ سالگی به سلطنت می‌رسد. در آن زمان چنان‌که خود می‌گوید پدرش ویشناسب زنده بوده است که او را شاه معرفی می‌کند.

«داریوش شاه: ۸ تن از تخمه من شاه بوده‌اند. من نهمین هستم، ما ۹ تن پشت‌اندریشت شاه هستیم.»
(۳۴)

چگونه در حیات سلطانی، پسر او نیز سلطان خطاب می‌شود؟ و اگر ارشام یعنی پدر بزرگ داریوش را نیز در همان زمان زنده و شاه بدانیم پس می‌بینیم سه سلطان به‌طور هم‌زمان در اقلیمی گنجیده‌اند! هیچ توضیح و تصویری در این باره که دو سلطان در قید حیات، سلطنت را به فرزند و نوه خود واگذار کنند، قانع‌کننده نیست و چون چنین پدیده‌ای در تاریخ به این صورت بی‌سابقه و حتی غیرممکن است، پس لااقل باید به‌صراحت بنویسم که داریوش در کتیبه‌ی بیستون، هرچند که بارها می‌نویسد: «من راستی را دوست دارم.» تقریباً در خطوط اصلی هیچ حرف درستی نکرده است. پیرنیا در کتاب ایران باستان در صفحه ۵۲۲ به زبان هرودوت و از قول داریوش می‌نویسد: «آنجا که دروغ گفت، چه، مقصودی از دروغ و راست یکی است!»

باز باید به نکته‌ای اشاره کنم: اگر در ۵۲۲ ق.م داریوش، شاه است پس منطقاً پدرش ویشتاسب باید حدوداً ۵۵ ساله و پدر بزرگش ارشام ۷۵ ساله باشد. در این صورت زمان سلطنت «ارشام شاه بزرگ، شاه پارس که اسبان و مردان خوب دارد» در اوایل سلطنت کورش و زمان سلطنت ویشتاسب، در پایان سلطنت کورش بزرگ قرار می‌گیرد که خود را شاه انشان معرفی می‌کند. از آنجا که انشان را در همان حوالی پارس شناخته‌اند، سلطانی چون کورش، که خود را شاه چهارگوشه جهان می‌داند و چنان که می‌گویند پدر بزرگ مادری‌اش، استیگ را در سرزمین دوردست ماد بر نمی‌تابد، چگونه کنار دست خود در پارس، دو «شاه بزرگ و شاه جهان» دیگر را، حتی اگر از اقوام او نبوده‌اند، تحمل کرده است؟!؟

در آخر درباره‌ی هخامنشیان و اصل موجودیتشان اگر به شجره‌نامه داریوش و شجره‌نامه کورش برخورد کنیم و اگر آن‌ها را در کنار یکدیگر بگذاریم به نادرستی بودن آن‌ها پی می‌بریم، از آنجا که امروز به دلایل مختلف و از جمله اغلاط غیرمعقول هر سه کتیبه‌ی اریارمن و ارشام و کورش به خط میخی ایران باستان، دیگر از صحت متن دو لوح اریارمن و ارشام و از صحت سنگ نبشته‌ی کورش در پاسارگاد سخنی نیست و در جعلی بودن این اسناد که صرفاً برای تأیید نسب نامه سنگ نبشته داریوش در بیستون تدارک دیده‌اند، تردیدی نداریم و بی‌استثنا مورخین جدید نادرستی آن‌ها را می‌پذیرند، پس می‌توان اصالت سلسله‌ای را که برای انتساب خود به یک سرسلسله، یک سرزمین و یک خدا و برای اثبات دیرینگی سلطنت در خاندان خود، ۲۵۰۰ سال پیش به جعل سند دست می‌زند،

یکسره باطل شمرد و کورش را نخستین برآمده از قومی دانست، که هنوز حتی سرزمین و اقلیمی برای او نمی‌شناسیم.

اگر بخواهیم دوباره تخصصی‌تر به این مسئله نگاهی بیندازیم طبق این که داریوش خود را نهمین شاه خاندان هخامنشی خوانده، مسئله‌ساز بوده است؛ چه در صورت صحت، ارشام و آریارمنه، پدر بزرگ و جد او، در زمره‌ی «نُه تن» خواهند شد؛ حال آنکه این دو معاصر با کوروش دوم «کبیر» و کمبوجیه‌ی اول بوده‌اند که دومی هم، به گواه لوح رسی کوروش خود شاه بوده است. راه متداول حل این تناقض که سال‌ها مورد استناد محققین معاصر قرار گرفته، این بوده که ظاهراً چیش پیش، پیش از مرگ کشور خود را میان دو پسرش، کوروش اول و آریارمنه تقسیم کرده باشد که به ترتیب در انشان و پارس سلطنت کرده‌اند. طبق این فرضیه، پادشاهی در دودمان این دو ادامه یافته تا به کوروش کبیر و داریوش اول رسیده است.

هرچند فرضیه را جذاب می‌نماید، اما متأسفانه به یک بازی هوشمندانه با داده‌ها بیش‌تر شبیه است تا یک واقعیت تاریخی، حتی با کشف دو لوح زرین به نام آرشام و آریارمنه در همدان، گروهی به گمان اثبات قطعی نظریه افتادند؛ اما با بررسی‌های بیش‌تر، جعلی بودن لوح‌ها به اثبات رسید. همچنین اکثر محققین «کورش، پادشاه پارسواش» مذکور در کتیبه آشور بنی پال را همان کوروش اول، جد کوروش بزرگ می‌دانند، اما از دید ما، این فرض نیز اشکالات خاص خود را دارد، چرا در متن آشوری، کورش پادشاه پارسواش خوانده شده است؟ حال آنکه مؤسس امپراتوری هخامنشی هم در بابل خود را «شاه انشان» معرفی می‌کند؟ و بنابراین جد او نیز باید همین عنوان را می‌داشته است؟ مشکل دیگر آن که در متون تحقیقی دهه‌های اخیر، «پارسواش» متن فوق را با پارسه سرزمین هخامنشیان یکی دانسته اما بررسی‌های تازه متون آشوری ثابت می‌کند که پارسواش مورد اشاره، منطقه‌ای در غرب زاگرس مرکزی و در سرزمین مادها بوده است...

این‌ها تماماً یک بازی برای حفظ کردن تاریخ ساختگی هخامنشیان و اسطوره‌سازی از کوروش برای قرن‌ها سرگرم کردن ملت ایران و تفرقه‌افکنی بین ملیت‌های غیر فارس با فارس‌ها است.

استعمارگران با تاریخ‌سازی این‌چنینی و پیش‌کشیدن چنین تصورات غلطی وضعیت را جوری مدیریت می‌کنند که تمام سود این بازی برای خودشان رقم می‌خورد، آن‌ها در کنار اسطوره‌سازی مجهول، تفرقه به راه می‌اندازند تا دست‌نشانده‌های آن‌ها نقشه از پیش تعیین‌شده را اجرا کنند تا

ارباب سودش را ببرد. در عملیات تفرقه‌اندازی چیزی که بعد از اجرایی شدن آسیمیلاسیون مهم است و جزو اصلی آن هم به حساب می‌شود، رواج عرب ستیزی در کشور است. حال افراد زیادی آسیمیله اند و هویت ثانی برای خود انتخاب کرده‌اند و دونه دونه آن‌ها به نوعی یک بمب افراطی‌گری محسوب می‌شوند که حتی خودشان خبر ندارند ولی بخاطر نوع زندگی آن‌ها و وضعیت موجود در ایران در طول یک قرن از آنان یک شخصیت خاص ساخته است.

در رابطه با مسئله عرب ستیزی، این یک واقعیت است که اعراب همسایگان و همدینان ما بوده و هستند و عقلانی است که باید همسایگی و همدینی‌مان را حفظ کنیم اما با ظهور حکومت پهلوی و گوش‌به‌فرمان شدن این رژیم تاریک در برابر ارباب خود بنا بر امر او نژادپرستی هم در ایران به اوج رسید. همین‌طور که عرض کردم یکی از شاخه‌های نژادپرستی ایرانیان به عرب ستیزی متصل می‌شود اما در واقع آنتی عربیسم چون آنتی ترکیسم یکی از دو ستون اصلی آن کاخ جهالت، خرافه‌پرستی و تبلیغ کینه و نفرت بوده و هست که در این مقاله بنام «پان ایرانیسم» و «پان فارسیسم» تعریف شده است.

هم‌زمان با طراحی این کاخ ننگ از سوی بریتانیا، خود آن دولت فخریه مشغول ایجاد دولت‌های عرب وابسته به خود بود و آنان را به نوبه خود با روحیه ضد عجم و ضد تورک تسلیح و تحریک می‌کرد. ارائه یک تصویر ایده آل از ایران قبل از اسلام و ادعای اینکه «تمدن باستانی ایران» از سوی «اعراب بادیه نشین» نابود شد، شاه بیت این ادعاها در متن ایرانی این سناریو بوده است.

یک بحث متدولوژیک آن است که حتی به فرض صحت این ادعاها، آیا تکلیف نسل معاصر تبلیغ کینه و نفرت علیه همسایگان و همدینان عرب است؟ به نمونه روابط لهستان با روسیه و آلمان نگاه کنید. اگر لهستان گرفتار یک ماضی پرستی بود باید امروز بجای بهبود ارقام رشد اقتصادی خود به جنگ‌های بی‌پایان «به شرط توانایی نظامی» به خونخواهی قربانیان هجوم‌های روس‌ها و نازی‌ها به لهستان طی صدسال گذشته می‌پرداخت.

آیا اعراب مسئول تمام بدبختی‌ها و عقب‌ماندگی‌های ایران هستند؟ آیا اگر ایرانیان زرتشتی یا مسیحی بودند، امروز کجا بودند؟ آیا کشورهای مسیحی آفریقا بیش از ملل مسلمان این قاره شانس ترقی داشته‌اند؟ «پان ایرانیسم» چنین ادعایی را دارد که، اعراب مسلمان را به خاطر اقدامات ضد فرهنگی آنان که گویا عبارت از به آتش کشیدن کتابخانه کسری و ویرانی دانشگاه جندی‌شاپور

است، عامل عقب‌ماندگی ایران از قافله تمدن می‌دانند. در اینجا نیز ابتدا باید بگم که یک تمدن معادل یک کتابخانه و یک دانشگاه نیست و با از بین رفتن آن‌ها به زوال نمی‌گراید. اما واقعاً اعراب چنین کارهایی را انجام داده‌اند؟

مسیحیان روم شرقی که خود به دستور تئودیوس کبیر کتابخانه اسکندریه مصر را در سال ۳۹۱ میلادی بعنوان مرکز بی‌دینی به آتش کشیدند، این کار خود را به عمر خلیفه بزرگ مسلمین و عمرو بن عاص نسبت داده‌اند. ولی آیا کتابخانه‌ای در ایران قبل از اسلام وجود داشته است؟ مگر نه این است که در سرتاسر «دوران پرشکوه تمدن ساسانی» تنها ۱۰ جلد کتاب نوشته شده است. اما واقعیت امر در مورد کتابخانه و دانشگاه مورد بحث را از زبان دکتر ض. صدرالاشرفی می‌خوانیم:

« دانشگاه جندی‌شاپور نیز که از زمان بهرام اول ساسانی به بعد، توسط نسطوریان فراری از تفتیش عقاید ارتدوکس‌های بیزانس ((ترکیه امروزی و روم شرقی قدیم)) تأسیس شده بود و زبان آن سریانی بوده و کشیش و طبیب در آن تربیت می‌شده است، تا زمان متوکل عباسی ((قرن سوم هجری)) دایر بوده و فهرست اسامی استادان آن از جمله در کتاب الیسی_الیری آمده است و اگر تعطیل شد، به علت پول بیدریغی بود که در ((دارالحکومه)) بغداد به مصرف استادان آن می‌رساند و این امر، خواه‌وناخواه استادان دانشگاه جندی‌شاپور را به سوی بغداد کشاند.»

در ضمن باید توضیح دیگری رو اضافه کنم که، کاغذ نیز قبل از اسلام در ایران وجود نداشت تا کتابخانه‌ای دایر شده باشد. همان‌طور که قبلاً گفتم داریوش بزرگ در سنگ نبشته عیلامی خود خاطر نشان ساخته است که این نوشته را بر چرم و خاک رس نیز نویسانیدم و باینکه از زمان کمبوجیه فرزند کوروش کبیر، مصر در تصرف ایران بود ولی پاپیروس مصری هرگز به ایران آورده نشد اسناد بدست آمده در دوره اشکانیان در «نساء» و «اورامان» نیز بر چرم نوشته شده است. حتی خسرو پرویز معاصر پیامبر اسلام نیز از شاکیان می‌خواست تا شکایت‌نامه را بر پارچه‌های ابریشمی بنویسند زیرا دست شاه از چرم بوی «زه» می‌گرفت و چنانکه ذکر شد کاغذ چینی در ۱۰۳ هجری شمسی «۷۲۵ میلادی» به سمرقند رسیده است.

ادعای اینکه «تمدن باشکوه ایرانی قبل از اسلام» از سوی اعراب وحشی نابود شد، معلوم نیست که بر کدام فاکت‌های تاریخی استوار است. چون همین مدعیان چیزهایی را به‌عنوان قباله تمدن خود و بی‌تمدنی دیگران «اعراب و ترکان» شاهد می‌آورند که هم با اعراب و هم با ترکان سخت در ارتباط

بوده‌اند. شعر کلاسیک فارسی تمامی ساختار فنی «صنعت عروض و بدیع»، اکثریت کلمات و عبارات و بسیاری از موضوعات خود را از اعراب گرفته و عمدتاً در دربارهای شاهان تورک و درازای صله‌های آنان سروده شده‌اند. زبان فارسی الفبای خود را از عربی وام گرفته است. حتی خطوط مورد استفاده در ایران قبل از اسلام نیز از خط آرامی مأخوذ شده بودند. انبوه کلمات عربی مهم‌ترین ذخیره لغوی زبان فارسی هستند. به‌ویژه هر قدر از کلمات روزمره فراتر رویم، نسبت کلمات عربی در زبان فارسی بالاتر می‌رود.

درصد زبان عربی در میان اصطلاحات علمی در فیزیک، شیمی، ریاضیات، طب، گرامر، فلسفه، علوم طبیعی بیش از ۹۰ درصد است. ایرانیان در عرصه شعر و زبان و الفبا و امدار اعراب نیستند، بلکه دین، نام افراد، معماری و رشته‌های مختلف علم یا به کل یادگار اعراب هستند و یا در بده بستان‌های معمول در عالم علم و فرهنگ، تأثیر زیادی از این همسایگان گرفته‌اند. بدیهی است که این بده بستان یکجانبه نبوده و اعراب نیز متأثر تجربیات ایران در عرصه‌های مزبور بوده‌اند. اما حرف بر سر آن است که ارائه تصویر کج و معوج از اعراب به صورت قومی مهاجم که مشغول در هم کوبیدن و نابودی دست آوردهای تمدنی همسایگان دور و نزدیک خود بوده است، قرین به واقعیات ثبت شده تاریخی نیست. دین رسمی «=جباری»، تعدد زوجات و مباح بودن تجاوز کنیزان و زنان اسیر، تبعیت مطلق زنان از همسران خود، خرید و فروش دختران، کشتار مخالفان دینی و سیاسی حکومت، شرکت روحانیت در حکومت سیاسی، آزادی ازدواج با محارم «خواهر، مادر و غیره» و حتی ثواب شمرده شده این امر و فحشا در دوره ساسانی رایج بود.

در دوره ساسانی مجازات غیرانسانی به شدت معمول بود: هلاک کردن تمامی افراد خانواده بخاطر جرم یکی از اعضای آن خانواده، قصاص، مجازات دارزدن بخاطر دزدی، قطع اعضای بدن، به صلابه کشیدن، کندن پوست قربانیان قبل از مرگ، گردن زنی و دیگر شیوه‌های غیرانسانی که معمولاً مولود سنت جوامع بدوی اعراب و شریعت اسلامی معرفی می‌شوند، همه در عهد ساسانیان مرسوم بودند.

آنچه به عنوان تمدن ایران قبل از اسلام ادعا می‌شود، معمولاً در حد ادعا نیز باقی می‌ماند. کلمان هوار ادعا دارد که «در دوره ساسانیان کتاب‌های بسیاری نوشته شده بود» اما بیش از این نمی‌تواند گفته خود را مستند سازد و تنها به ذکر اینکه «مسعودی مورخ عرب در سال ۹۱۵ میلادی، این کتاب‌ها را در اصطخر فارس یا پرسه پولیس باستانی دیده بوده.» اکتفا می‌کند. یکی از محققان سوئدی در مقابل آنتی عرب‌های موجود در اروپا «معلمین آنتی عربیسم ایرانی» به این موضوع اشاره می‌کند:

« اما در دوره ساسانی جمعاً ده کتاب تولید شد که به گفته روایتگر ما پرفسور احمد صالح آل علی از نظر محتوی کارهای بسیار ضعیفی بودند.»

البته می دانیم که ادعای دروغ دیگری «داستان کتابخانه کذا» به پشتوانه تأیید ادعای فوق موجود است. معلوم نیست چرا نام این کتاب‌ها و مؤلفین آن‌ها جایی ثبت نشده است. یا دانشمندانی که بوجود آورنده و تربیت شده این تمدن‌های درخشان قبل از اسلام در ایران بوده‌اند، چرا وجود ندارند؟! با مطالعه کردن بیشتر میفهمیم چطوری خودمان بازچه دست استعمارگران قرار گرفته ایم. حداقل نسل بعدی را هوشیار و آزادی خواه بار بیاوریم.

◆ سخن آخر

از بیماری‌های بزرگی که در قرن بیستم منجر به جنایات هولناک شده است یکی اعتقاد به جامعه و کشور «یکدست» است. هیتلر آلمانی بزرگ و «یکدست» عاری از یهودیان، اسلاوها، معلولین، کمونیست‌ها، همجنس‌گرایان و کولی‌ها میخواست. امروزه رهبران بلغراد و ایروان، صربستان ارمنستانی بزرگ، یکدست و عاری از مسلمان و کاتولیک می‌خواهند. هیتلر از طریق برپایی اردوگاه‌های مرگ و محو فیزیکی عناصری که «یکدستی» مورد نظر او را خدشه‌دار کرده بودند، در صدد رسیدن به آرمان‌نهایی خود حرکت کرد. میلوسوویچ، کاراجیچ، ترپتروسیان و کوچریان از روش‌های مختلط شامل محو فیزیکی و سیاست «سرزمین‌های سوخته» استفاده می‌کنند.

در ایران اما سیاست‌گذارانی که هدف رسیدن به «یکدست» بودن کشور را «که خود با عبارت ((وحدت ملی کشور)) از آن یاد کرده و می‌کند» سرلوحه تلاش‌های خود می‌دانند، شیوه ملایم‌تری برای رسیدن به «یکدستی» مورد نظر خود برگزیده‌اند.

آسیمیلیسیون در این شیوه «جسم» قربانیان حفظ می‌شود اما روح آنان باید مطابق فرمول ابداعی عوض شود.

مبتلایان به بیماری «یکدست» خواهی در ایران از تز یک کشور یک‌زبان عزیزت می‌کنند و به لزوم نابودی زبان‌های غیرفارسی در ایران می‌رسند. غافل از اینکه در دنیای کنونی حداقل ۳۰۰۰ زبان و کمتر از ۱۹۰ کشور مستقل وجود دارد.

مقایسه متدهای خشن هیتلر و پیروان او با سیاست آسیمیلاسیون در ایران به نفع شیوه دوم تمام می‌شود. ظاهراً «کوره‌های فرهنگ سوزی» از انواع مشابه آن که برای سوختن آدم‌ها بکار می‌رود، کمتر غیرانسانی است. این مقایسه خواه‌ناخواه آدمی را به یاد بحث‌های پیرامون ساخت بمب نوترونی و مقایسه آن با بمب اتمی می‌اندازد.

کوهن مخترع بمب نوترونی با توجه به اینکه بمب وی «تنها» آدم‌ها را می‌کشد و شهرها و ساختمان‌ها را برای استفاده مهاجمین سالم بر جای می‌گذارد، بمب ساخت خود را «مؤذب» نامیده بود. به این صورت سیاست آسیمیلاسیون هم نسبت به سیاست محو فیزیکی «مؤذب» به نظر می‌رسد. بسته به اینکه برداشتمان از «ادب» چیست، می‌توان با این نام‌گذاری موافق یا مخالف بود. بمب نوترونی انسان‌ها را می‌کشد و اشیاء را چون پاداشی برای پیروزی مهاجمان «غنائم جنگی» بر جا می‌گذارد، آسیمیلاسیون دولتی ضد تورک نیز روح قربانیان خود را کشته و جسم بی‌روح آنان را چون غنائمی در اختیار مهاجمان می‌گذارد تا برای دمیدن روح جدید «فارسی» بکارشان آید. اما از یاد نبردیم که سیاست پان فارسیستی رژیم‌های مستقر در تهران تاکنون چندان مؤدبانانه نبوده و خون‌های بسیاری برای ارضای آزمندی‌های رهبران فاسد حاکم بر زمین‌های خراسان، آذربایجان، تورکمن صحرا، قشقای، بلوچستان، خوزستان، کردستان، لرستان جاری شده است.

نتیجه‌گیری

تمام این اوضاع که بر سرمان آمده است یک بازی پیچیده است. یک قرن نوچه‌های استعمارگران در تلاش از بین بردن فرهنگ و تاریخ ملت و اقوام غیر فارس در کشور بودن، ما هم پیوسته اطاعت می‌کردیم اما امروزه با یک روش جدید و اجرایی کردن یک بازی جذاب برای خودشان عامل ایجاد تفرقه اند و خودشان بی‌وقفه بر آتش این تفرقه می‌افزایند، شاهد این هستیم که امروزه شکاف عمیقی بین مردم ایجاد شده است. اگر این مقاله را تا آخر خوانده‌اید باید نوع ذهنیت پان ایرانیستی/پان فارسیستی را کنار بزاری و اول از همه به خودت بررسی. پافشاری کردن بر سر عقاید پان ایرانیسم یعنی وقت خریدن برای یک حکومت فاسد و ظالم و خوش نود کردن لاشخورهایی است از طرف استعمارگران تأمین می‌شوند تا ارباب به سود خود برسد و حالا در گوشه‌ای با شعار آزادی و برابری منتظر به وقوع پیوستن جریانی‌اند تا باز هم بانام وطن پرست‌های به اصطلاح واقعی و جان فدا به

حکومت برسند تا در آخر نقشه‌های جدید ارباب خود را اجرایی نمایند. شما دوست عزیزی که این مقاله رو تا آخر خوانده و پان ایرانیسم را فهمیدی و ذات پانفارسیسم را درک کردی بهتر است به این درجه از فهم بررسی که نیازی به وجود یک شخص خاص جهت اداره کل کشور و مدیریت کردن زندگی مردم و اسطوره‌سازی از آن و یا از بت‌های قبلی نیست، آزادی برای همه ما است و باید تمام ملیت‌ها و اقوام به حق خود برسند و برابری در کشور به وجود بیاید، به نوعی حکومت مردم بر مردم باید صورت گیرد آن هم در شرایط آزادی اندیشه و بیان باشد و هیچ عقیده و نظری تحمیل نشود و گزینشی در انتخاب مسئول، مدیر، نماینده، وکیل و ریاست‌جمهور نباشد و یک نفر به عنوان شاه یا ولی... حکمران مطلقه نباشد. به کودکان از دوران شروع تربیتشان آزادی‌خواهی و جوانمردی را آموزش دهیم، حتی اگر در جامعه‌ای گفتار صفتانه زندگی می‌کنیم چراکه سرانجام آزادی خواهان و جوانمردان پیروزند. باید جامعه‌ای به وجود بیاید که همه در برابر قانون و مسئولیت خود مطابق با قانون پاسخ‌گو باشند و هیچ فردی بر فرد دیگر و مذهب و دینی بر ادیان و مذاهب و عقاید دیگر و قوم و نژادی بر دیگران برتری نداشته باشد، گرچه نباید از وجود حقیقت‌ها چشم‌پوشی کرد و در رابطه با گرفتن حق خود در زیر سایه خوش‌بینی ایستاد. کسانی ادعا می‌کنند که ملیت و اقوام مهم نیست و مهم ایرانی بودن است ایران در زیر سایه‌ی حفظ هویت تورکی، عربی، بلوچی، کوردی، لری، گیلکی موجودیت می‌گیرد. این اشخاص دقیقاً همان کسانی اند که در اول بخش **سخن آخر** درباره شان مفصل صحبت کردم، آن‌ها نوادگان بیماران قرن بیستم هستند. در کشور ملیت‌ها و اقوام جزو ارکان اصلی کشور اند چراکه اگر آن‌ها نبودن هیچ چیز نبود.

مقصر اصلی خود ما هستیم، باید پس از آگاهی از حقیقت راه درست را انتخاب کنیم. مطالعه کنیم و صحیح مطالعه کنیم. در این بازی‌سازی محیطی بوجود می‌آید که از جامعه موردنظر یک ملت احساسی و کم‌سواد می‌سازد. با مطالعه کردن از پرورش یک ذهن تنبل جلوگیری می‌کنیم، به یاد داشته باشید در یک جامعه، بوجود آمدن یک ذهن تنبل از داشتن یک بمب اتمی بدتر است، چراکه دیگه هدفی برای اداره کشور نمی‌ماند و تمام ملت بازیچه‌ی استعمارگران قرار می‌گیرند. در عکس‌های شماره (۲) مشاهده کنید که یک قرن در بخش تاریخ و فرهنگ چطور بازیچه‌ی استعمارگران قرار گرفته‌ایم و این که چه بر سر مدنیت و تاریخ و فرهنگ واقعی انسان‌ها آمده است.

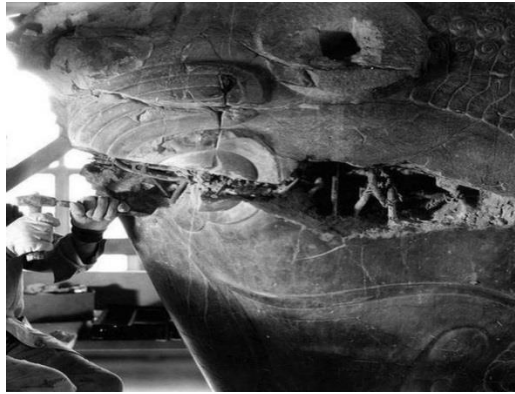
قبل از دیدن این عکس‌ها کمی درباره بتن پلیمر تحقیق کنید. اول ماده تشکیل‌دهنده این بتن: سنگ آهک «Re-Agglomerated.Silicate»+سیلیکات «فقط شن»+کربنات «سنگ آهک»+یک پایه قلیایی «natron» و آب «نیل». بازهم «این شفاف‌سازی حق حیات شما عزیزان است.»



شماره (۲-۱)



شماره (۲-۲)



شماره (۲-۳)



شماره (۲-۴)



ملیکردهای بکار رفته در سره این کاو نشان از بتونی بودن این اثر هنری هفتاد ساله دارد.

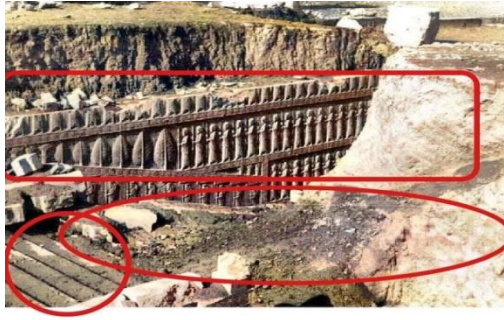
شماره (۲-۵)



اثر بتونی که به عنوان سنگ معرفی کردند

ملیکردهای بکار رفته سر این کاو هخامشینی از بتونی بون این کاو سخن می گویند نه سنگ

شماره (۲-۶)



بتن ریزی و هویتی جدید برای تخت جمشید
مشاهده میکنید که بتن هنوز کامل خشک نشده

شماره (۲-۷)



شماره (۲-۸)

پس از جنگ قرهباغ کارگاههای
تولیدی «جعل تاریخ باستان ارامنه»
کشف شده



شماره (۲-۹)

پس از جنگ قرهباغ کارگاههای
تولیدی «جعل تاریخ باستان ارامنه»
کشف شده



شماره (۱۰-۲)

پس از جنگ قره‌باغ کارگاه‌های

تولیدی «جعل تاریخ باستان ارمنه»

کشف‌شده

منابع:

- ۱) بررسی تحلیلی پان فارسیسم، علیرضا اردبیلی، ص ۷۵ و ۱۰
- ۲) در معانی "پان فارسیسم" "پان ایرانیسم" و "ایران"، مهران باهارلی
- ۳) نقش ایدئولوژی در جنبش ملی، ف.علاءالدین
- ۴) کتابچه راهنمای تورانیان و پان تورانیسم، چاپ دانشگاه آکسفورد، رس ۱۹۱۸، ص ۲۲۲ و ۲۲۳
- ۵) آرنولد توین بی، بررسی تاریخ، جلد اول، ص ۴
- ۶) دی.اچ.کار. تاریخ چیست، ترجمه حسن کامشاد، ص ۲۲
- ۷) آرنولد توین بی، مورخ و تاریخ، ترجمه حسن کامشاد، ص ۶۸ و ۶۹
- ۸) دوازده قرن سکوت، کتاب اول: برآمدن هخامنشیان، ناصر پورپیرار، ج ۴، ص ۱۸
- ۹) سیدوف، میرعلی، آذربایجان خالقینین سوی کوگونو دوشونرکن، باکی ۱۹۸۹، ص ۳۲۷
- ۱۰) اوگل، بهاءالدین، بویوک هون امپریاسی، ج ۱، باکی ۱۹۹۲

- ۱۱) کاشغری، محمود، ترجمه دکتر سید محمد دبیرسیاقی، دیوان اللغات الترك، ج ۳، ص ۲ و ۱
- ۱۲) کاشغری، محمود، ترجمه دکتر سید محمد دبیرسیاقی، دیوان اللغات الترك، ج ۳، ص ۷۲
- ۱۳) کاشغری، محمود، ترجمه دکتر سید محمد دبیرسیاقی، دیوان اللغات الترك، ج ۱، ص ۳۵۴ و ۳۵۹
- ۱۴) کاشغری، محمود، ترجمه دکتر سید محمد دبیرسیاقی، دیوان اللغات الترك، ج ۱، ص ۳۳۹
- ۱۵) پاشا صالح، علی، سرگذشت قانون، مباحثی از تاریخ حقوق، تهران ۱۳۴۸، ص ۸۸-۸۹
- ۱۶) نائل خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، تهران ۱۳۴۸، ج ۱، ص ۱۷۹
- ۱۷) پیرنیا، حسن، ایران باستان، ج ۱، ص ۱۱۳-۱۱۴
- ۱۸) پاشا صالح، علی، سرگذشت قانون، مباحثی از تاریخ حقوق، تهران ۱۳۴۸، ص ۹۰
- ۱۹) پاشا صالح، علی، سرگذشت قانون، مباحثی از تاریخ حقوق، تهران ۱۳۴۸، ص ۹۶
- ۲۰) اولجاسی، سلیمان، آزی یا، استانبول ۱۹۹۲، ص ۲۵۵
- ۲۱) میراث فرهنگی، ص ۵۱
- ۲۲) م. دیاکونوف، تاریخ ماد، ص ۹۹
- ۲۳) شارپ، فرمان‌های شاهان هخامنشی، کتیبه‌ی بیستون، ستون ۲، بند ۱۳
- ۲۴) انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی، شاهنامه فردوسی، ج ۱، مسکو، ۱۹۶۰، ص ۲۱
- ۲۵) همانجا
- ۲۶) همانجا، ص ۳۰
- ۲۷) انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی، شاهنامه فردوسی، ج ۳، مسکو، صفحه ۱۵۳۴
- ۲۸) انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی، شاهنامه فردوسی، ج ۱، مسکو، صفحه ۸۲۴
- ۲۹) انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی، شاهنامه فردوسی، ج ۳، مسکو، صفحه ۱۱۱۰
- ۳۰) انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی، شاهنامه فردوسی، ج ۳، مسکو، صفحه ۳۸۹

۳۱) انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی، شاهنامه فردوسی، ج ۱، مسکو، صفحه ۸۹ و ۱۷۰

۳۲) انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی، شاهنامه فردوسی، ج ۱، مسکو، صفحه ۳۹

۳۳) بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ص ۷۳

۳۴) کتیبه بیستون، ستون ۱، بند ۴